

وحدت خود و گاهی حرم سلطان و استبداد بروی بتخلیب منصب زور را و حواشی میشود و پیش در اکثر احوال محلایت صبی  
 صغیر یا مضعف است لیکن بتخلیبین بر سلطان مشارکت در لقب خاص بمیکند و نندارند و ملک منصب طبیعی است برای انسان  
 و ارباب حد غالباً مضروب و مفسد ملک است و سیاست یکی از قوانین خلافت و امامت است این قانون اگر از عقلا و اکابر  
 بصراط دولت است سیاست عقلمیه است و اگر از جانب است بشارع سیاست دینی است و نفع آن مرد و نیا و آخرت هر دو است  
 چه مقصود از خلق نه همین دنیا است که عبث و باطل است و غایت ایهوت و فنا بلکه مقصود بدان دین مفضی سعادت اخروی  
 است قال تعالی اخصبتم انما خلقناکم عبثاً و شراع الهمیه حال جمیع احوال عبادت است از عبادت معامله و اصلاح ملک  
 است در حکم این منصب شروط مختلف است زیرا که حقیقت این منصب بابت صاحب شریعت است و در حفظ دین سیاست دنیا  
 و نام این بابت خلافت امامت است و هر که بدان قیام میکند او را خلیفه می نامند با طلاق یا خلیفه بر رسول الله و در سینه  
 بخلیفه الله اختلاف است بعضی جائز و مستحبند و جو از اثر اقتباس از خلافت عامه و همین میکنند لقوله تعالی انی جاعل  
 فی الارض خلیفه و قوله جعلکم خلائف الارض و جهوا از ان منع کنند گویند معنی آیت خلیف است و ابو بکر صدیق را چون  
 گفتند منع فرمود و گفت من خلیفه رسولم نه خلیفه خدا و نصب امام شرعاً واجب است باجماع صحابه و تابعین و قول  
 بوجوب و عقلاً فاسد است و معتزله و بعضی خوارج بعدم و جوب و شرعاً و عقلاً رفته اند گویند واجب معناه احکام  
 شرع است چون امت بران توأطی کند و نفاذ احکام الهی نماید حاجت امامت و ندر بایشان مجموع است باجماع سلف  
 و چون این منصب واجب بر اجماع از فرمن کفایه باشد و جامع بود بسوی اختیار اهل عصر و حل و نصب و برایشان  
 تبعین گردد و طاعت امام بر جمیع خلق واجب باشد لقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و شرط  
 این منصب چهار چیز است علم و عدالت و کفایت و سلامت حواس و اعضا و شرط پنجم نسب قرشی است باجماع صحابه  
 یوم سقیفه و با حدیث و آمده درین باب مثل لایزال هذا الامر فی قریش باقی منبهم اثنان و لیکن چون امر قریش ضعیف  
 شد و عصیت ایشان متلاشی گردید و ترف و نعیم دولت ایشان را بر باد داد و از حمل خلافت عاجز آمدند و اعاجم  
 برایشان غالب گردید و حل عقد بدست ایشان افتاد و ازینجا بر بسیاری از محققین اشتباه افتاد و بنفست  
 قرشیت رفتند و تعویل بر طوا هر کردند مثل قوله صلعم اسمعوا و اطیعوا و ان لی علیکم عهد حشیه بانکه حجت بدان قائم  
 نمیشود زیرا که امثال این احادیث خارج صحیح تمثیل و فرمن است برای مبالغه و رایجاب سمع و طاعت و از قایل  
 نفی این است شرط است قاضی ابو بکر باقلانی و راجح مذهب جمهور است و مذاهب شیعه در حکم امامت معروف است  
 که بتنصیب نفس جلی یکی برای دیگری گویند و غلات ایشان اوله شیعه را ازین سخن برکنده اند و کفنی المدالمومنین  
 القتال و در شرع و دیانات و هر امر که بر آن جمهور را قهر حمل کنند لابد است از عصیت چه تمام مطالبه جز با و  
 بهم نمیدهد پس عصیت امری ضروری است برای ملت و در حدیث صحیح آمده ما بعث الله نبیا الا فی منعه من قوم  
 و آنکه در احادیث دیگر ذم عصیت و مذنب بسوی اطراح و ترک او آمده چنانکه فرمود ان الله اذ هب عنکم عبیه  
 انجا بلیه و فخرنا بالابار انتم بنو آدم و آدم من تراب قال تعالی ان اگر کم عند الله اتقا کم پس مراد بدان عصیت

بر باطل است چنانکه در جاهلیت بود و چون در امر حق بود و بر آن اقامت امر خدا پس آن مطلوب است و اگر این هم باطل  
 شود و جهل شرعی باطل گردد زیرا که قوام آن جز به عصیت تمام نمیشود و زمانه خلافت حقیقیه تا خلع حسن علیه السلام از خلافت بود  
 و چون معاویه مالک مرشد خلافت بملک منقلب گردید این خلون گفته و لما وقعت الفتنه بین علی و معاویه و بی مقتضی  
 العصبیة کان طریقهم فیها الحق و الاجتهاد و لم یکنوا فی محاربتهم لغرض منیوی او لایثار باطل و لاستشعار حقد کما قد تیومهم  
 متوهم و نیز علی علیه السلام و انما اختلف اجتهادهم فی الحق و سقوا کلوا احد نظر صاحبه با اجتماع فی الحق فاقبلوا علیه انکان لمصیب  
 علیا فلم یکن معاویة قائما فیها بقصد الباطل انما قصد الحق و الخطاء و اکل کانونانی مقاصد هم علی حق انتهى و در عبا سیه  
 تا عصیت عرب باقی ماند هم خلافت مجازی هم باقی بود چون رسم خلافت رفت در پی او عصیت عرب هم برفت مجیل ایشان  
 فانی و احوال ایشان متلاشی گردید و ملک تحت باقی ماند و معنی بیعت آنست که مباح معاهده امیر کند در تسلیم نظر در کار  
 و کار و بار مسلمانان و منازعت نکند او را و در چیزیه از تکالیف او در مشقت و مکروه و همین مراد بیعت لیلۃ العقیبه و بیعت  
 شجره و بیعت خلفاء است منه بیعت الایمان یعنی استخلاف با خلفاء بر عهد و عهد امام مالک چون بسقوط عین اگر داد  
 محنت بسیار برداشت و بیعت این عهد تحت ملوک کسروی است از تقبیل از من یاید یا رجل یا ذیل و اطلاق بیعت  
 بران از قبیل مجاز است و درین بیعت مستغنی شدند از مصافحه ایدی که در حقیقت بیعت مسنون بهمان است و اصل بیعت  
 عهد از ابو بکر صدیق است که بحضرت صحابه عمر اخیلفه نمود کرد و عمر خلافت را در شورشی گذاشت و رای همگنان بر عثمان  
 شد و بر بیعت این عهد اتفاق کردند و اجماع حجت است بعده عهد ولایت به پدر یا پسر آمد و با وی آن معاویه شد و در  
 بذیت وی عدول کرد از فاضل بمفضول بنا بر حرص بر اتفاق و اجماع ابوابی امید که جز سلطان قوم خود و رضا بغیر ندانند  
 و هم عصابت قریش اهل الملة اجمع و اصل در ولایت عهد نظر بمصلح عباد است و اگر مقصود بد حفظ تراث بر این است  
 پس بی امری شرعی و مقصدی دینی نیست و آنکه شیعیه عهد ولایت را از آنحضرت صلعم برای علی بن ابی طالب ثبات میکنند  
 غیر صحیح است احدی از ائمه نقل روایت آن نکرده و اما حروب واقعه در اسلام میان صحابه و تابعین پس تا شیم در آن از  
 همگنان مدفوع است و غایت آن خلاف اجتهادی در مسایل انینی ظنیه است و نه احکمه و خروج حسین بر زید و خروج  
 بن زبیر بر عبد الملک ز راه غلط در امر دنیوی بود و ضرر بایشان نمیکند و در حکم شرعی هیچ یک غلط نکرده ابن خلدون گفته  
 و قد غلط القاضي ابو بکر بن العزلی بالمالکی فی هذا فقال فی کتابه الذی سماه بالعوامم والقوامم ما سناه ان بحسین قتل  
 بشرح جده و هو غلط حملته علیه الغفلة عن شرائط الامام العادل و من عدل من الحسین فی زمانه فی امامته و عدالته  
 فی قتال اهل الارار الی قوله و اما یزید فعین خطاه فستقمه انتهى و اما خطط دینیة خلافیه و لقب امیر المؤمنین بودن آن از سمات  
 خلافت و حدوث آن از عهد خلفاء و مراتب ملک و سلطان و القاب آن و وزارت و حجاب و وکالت و دیوان و عمارت  
 و جبایات و دیوان رسائل و کتابت و شرطت و قیادت اساطیل و تفاوت مراتب سیف و قلم در دول و وزارت  
 ملک سلطان مثل نشر ابویه و رایات و قرع طبول و نفض البواق و قرون و جزآن و اتخاذ سریر و منبر و تخت و کرسی  
 و مسکه و خاتم و طرز و فاطیط و سیاح و فارات و مقصوده صلوة و دعا و خطبه و مذاهب هم در ترتیب حروب تقسیم

و تسمیه عساکر بینه و سپه و ساقه و جزآن و ضرب مصاف و بنار روم و مناظله لبهام و حفر خنادق و اسباب قلت  
 و کثرت جہایات و ضرب کوس و مغزرت تجارت سلطان برای رعایا و افساد آن برای جہایه و بودن ثروت سلطان  
 و حواشی او در وسط دولت و نقصان جہایه بنقص عطار سلطان و ایزدان نظلم خراب عمران و وقوع حجاب و دل و عظم او  
 و تهریم دولت و انقسام یک دولت بدو دولت یا زیاد و عدم ارتفاع هریم از دولت بعد نزول و کیفیت طروق  
 ظل در دل و تجدد و حدث دولت و استیلار دولت مستجده بر دولت مستقره بمطاولت نه بمنابرزت و و فور  
 عمران در آخر دولت و وقوع کثرت موتان و مجامعات در آن و ضرورت سیاست برای عمران بشکر و انتظام امر او  
 و ابتداء دول و اعم و کلام بر ملاحم و عروص احوال با مصار و بلدان و سائر عمران و دعوت ملک بسومی نزول مصاف  
 و عظمت مدن و ارتفاع هیاه کل بمک کثیر و عدم استقلال دولت احدی بینار هیاه کل عظیمه و امور و اجباب لمراعات در  
 اوضاع مدن و احوال مساجد و بیوت عظیمه عالم و قلت مدن و افساد در افریقیه و مغرب قلت مبنای و مصالح دولت  
 اسلامیة نسبت بقدرت ماقبل او از دول و سرعت خراب مبنای محتظه عرب مبادی خراب امصار و تفاضل امصار  
 و مدن و کثرت رفته و نفاق اسواق باعتبار کثرت و قلت عمران و اسعار مدن و قصور اهل بادیه از سکونت مهر  
 بسیار باد و اختلاف احوال قطار در رفته و فقر مثل امصار و تامل عقار و ضیاع در مهر و حال فواید و مستحلات آن  
 و حاجات متمولین اهل امصار بجاه و مدافعه و بودن حضارت در امصار قبل دول و رسوخ او با اتصال دولت و بودن  
 حضارت غایت عمران و نهایت عمرت ایزدان او بفسادومی و خراب کراسی ملک خراب دولت و انتقام او و اختصار  
 بعضی امصار بعضی صنایع و ون بعضی و وجود عصبیت در امصار و تغلب بعضی بر بعضی و بودن لغات اهل امصار  
 لسان است یا جمیل غالب ایشان بحقیقت رزق و کسب معاش و وجوه صنایع و احوال عارضه او و اصناف مذکور  
 می و نبودن خدمت از معاش طبیعی و همچنین استخار اموال از وفاتن و کنوز و افاده جاه برای ملل حصول سعادت  
 و کسب غالب احوال برای اهل خضوع و تملق و بودن این خلق از اسباب سعادت و عدم ثروت اهل قضا و ختیا  
 تدریس امامت در امور دین و خطابت و اذان و مطالب احوال و بودن فلاحیت معاش مستضعفین و اهل علانیت از بد  
 و مذایب اصناف تجارت و اصناف محترمین تجارت و مجتبین از آن و نزول خلق تجار از خلق اشراف و ملوک و نقل  
 سلع تجارت و اختکار و مغزرت خص اسعار محترمین و احتیاج صنایع معلوم و کمال آن بکمال کثرت عمران حضری و رسوخ  
 صنایع امصار بر رسوخ و طول آمد حضارت و کثرت صنایع بکثرت طالبان و قلتش بقلیت ایشان و انتقام صنعت  
 بمقاربت امصار بخراب و ابعادیت عرب از صنایع و قلت و جدان ملکه صنعت بعد حصول ملکه در یک صنعت و نقصان  
 صنایع بصنعت فلاحیت و بنا و حیاکت و خیاطت و صنعت تولید و طب و احتیاج می در حواضر و امصار نه در بوادی و  
 و خط و کتابت و وراقت و غنا پس تفاسیل این همه با بر این عقلیه و بعضی اوله نقلیه در تاریخ ابن خلدون مذکور است این  
 کتاب موضع ذکر این قسم امور نیست چه محل می کتب تاریخ است و مقصود ما در اینجا ضبط اطراف و اشارت با کتاف احوال عالم  
 است **فصل** در آنکه علم و تعلیم امر طبیعی است در عمران بشری و این تعلیم علم بجهت صنایع است و کثرت علوم

بکثرت عمران عظیم حضارت باشد و علوم واقعه در عمران بن عهد و او ان بسیار است تا آنکه ملاکاتب علمی در کشف الظنون  
 عن اسماء الکتاب الفنون تفریح و ترمیم حدیث علم را نام برده و موضوع و غایت و غرض و را با نام کتب مؤلفه در آن نام مؤلفین  
 با و فیات شان ذکر کرده و جمله از آن در تاریخ ابن خلدون نیز مذکور است و از علوم دینی علوم تفسیر قرآن کلام مجید و علم  
 حدیث شریف و علم فقه و فرائض و اصول اینها است و از شعوب این علوم است جدل و خلائیات و کلام و تصوف و علم تعبیر  
 رویا و اما علوم عقلیه پس سایر علوم از اصناف است مثل علم عد و هندسه و هیئت و منطق و طبیعیات و علم طب و فلاحت  
 و الهیات و سحر و طلسمات و اسرار جروف و طب حانی و علم کیمیا و جز آن و این خلدون بکشف حقائق این علوم پرداخته  
 و مقبول مستفاد رسیان آن و در ابطال فلسفه و فساد متخلفین او و ابطال صناعت نجوم و ضعف مدارک فساد غایت  
 او انکار ثمره علم کیمیا و استحاله وجود او و نشو و نما فساد از انتحال می منعقد ساخته و گفته که کثرت تالیف در علوم عائق از  
 تحصیل است و کثرت اختصارات مؤلفه در علوم محل تعلیم بعهده وجه صواب تعلیم علوم و طریق افاده آن بیان کرده گفته  
 که در علوم الهیه نظار و دست و گنجایش تفریح مسائل نیست و در طرق تعلیم ولدان مذاهب مصر اسلامیه مختلف است  
 و شدت معلمان بر متعلمین مضرت میرساند بآنها و رحلت در طلب علوم و لقاء مشیخته در تعلم کمال می افزاید و جمله بشر اهل علم بعد  
 بشر اند از سیاست مذاهب و اکثر جمله علوم در اسلام عجم اند و علوم عربی چهار رکن است لغت نحو و بیان و ادب و  
 معرّش ضروری است بر اهل شریعت چه ماخذ جمله احکام شرعیه همین کتاب سنت است و این هر دو بلغت عرب اند  
 و نقله و روان او از صحابه و تابعین هم عرب اند و شرح مشکلات قرآن و حدیث در لغت ایشان منحصراست پس لابد شد  
 از معرفت علوم متعلقه باین لسان برای فرید علم شریعت و تفاوت در تاکید تفاوت مراتب می در توفیه بمقصود کلام  
 باشد فافتا و هم و مقدم ازینها علم نحو است بعده لغت و در هر یک ازین ارکان اربعه کتب مستقله تالیف یافته و  
 لغت بلکه صناعتی است و لغت عرب بن عهد لغت مستقل مغایر لغت سفر و حمیر است و همچنین بخت اهل حضرو اصناف لغت  
 قائم بنفسها است مغایر لغت غیر ایشان است و بلکه این زبان غیر صناعت عربیت است و مستغنی است از آن در تعلیم  
 و ذوق که مصطلح اهل بیان است غالباً مستعین عجم را حاصل نمیشود و اهل اصناف علی الاطلاق در تحصیل این بلکه لسانیه که  
 بتعلیم مستفاد میشود قاصر بوده اند و هر که بعد از لسان عربی است او را حصول او امر و اصعب دشوار تر است و کلام  
 منقسم است بدو فن یکی نظم و دیگر نثر و حصول جاوه درین هر دو معا برای اقل ناس می باشد و صناعت شعر و وجه تعلم او  
 حصول این بلکه بکثرت حفظ وجودت او بحدود محفوظ است و این نظم و نثر صنعت لفظی است در معانی نیست و اهل مراد  
 از انتحال شعر ترفیع جویند و شعر گوی در عربی در از مننه ناصیه بسیار بود و درین عهد اقل قلیل است بلکه حمید در آن عزیز  
 الوجود و الاما شالله تعالی در تعلیم هند یکی میر غلام علی آزاد بلگرامی بوده که درین صناعت دید پیضا داشت بعد از او  
 کسی بعشر عشره وی نرسیده اگر چه نزاع از قبائل بعد ذنابل یا حرکات حواصل میر سندی و اندا علم باب اول در بیان  
 حدّث و قدم عالم و تواریخ بعض انبیا و ملوک عجم و ذکر امم عرب ذکر تواریخ و بیان عمر دنیا و مدت ماضی و باقی از آن در اخبار  
 هر قایم سادس بر ملک فتوح اسلام و طائفه از حوادث نام و اقسام اهل علم و بنا بتعدیل فرق اسلامیه اول شبه که در وقت

اسلامیه واقع شده و بیان افتراق امت بر فرق کثیره و بیان بدو امت اسلامیه و مجدودین بر سر سرانته و بیان  
وجود فرق درین امت مرحومه و اقسام فرق و ذکر سلاطین عثمانیه و غیر ذلک درین باب فصلهاست **فصل اول در بیان**  
حدوث و قدیم عالم و تواریخ بعضی انبیا و ملوک هم بدین آنکه زمان نزول بعضی از فلاسفه ختار و سبند و پارس و یونان جوهر است  
ازلی الوجود ابدی البقا که مدرک بحدت رازمان و مجرد از انرا و هر نامند و نزول بعضی فقط ازلی است نه ابدی و  
نزول جمعی منجم اهل اسلام حادث فانی است و هو الثابت الصیح و الحق الصیح و نزول بعضی عنی از جنس کم غرض که ندر است  
مختار در زمان عالم و حدوث قدم وی سلسله ندر است اول حدوث مطلق و این ندر است بل و محسوس غیره  
ایشان است دوم قدم مطلق یعنی قدم اصول علم از افلاک و مواد و عناصر و انواع صور آنها علی الاتصال بلا انقطاع  
و این ندر است بقیاسه و آبا دین است این قوم سبده نوح و قزوه دین خود زمینی مسیحی باور دارند و گویند و سائر نام کتاب  
فارسی بروی نازل شده قوم قدم بالهوس و هند و ثبالتشخص و این ندر است و این سلسله احتمال بعینه  
در نوع انسان جاری میشود اگر وجود این نوع را علی الاتصال مقام وجود شخصی و متحد انجیان را مع الاتصال مقام قدم  
نوعی قرار داده شود و بر تقدیر حدوث این نوع موجود مختلف در پدایت است بر احوال و لیل جمع میان آنها ممکن نیست  
و اصحاب این آمل اسلام اند و نیز پیوسته و نصاری قبل ظهور نصرانیت و مجوس ترک و فرنگی و منقح نزد جمیع پیوسته  
و اهل اسلام است که در نورا است و تورا را سلسله نشخ است یکی سامریه این ندر است فاسد است زیرا که مقتضی آنست که  
نوح علیه السلام آدم را در یافته و مدت دراز با او زندگانی کرده دوم عبرانیه است و این نیز مفسد است و همین ندر امر و  
بدست پیوسته است و اعتماد ایشان بروی است سوم یونانیه و مختار محققین مورخین همین ندر است و در آن آنچه مقتضی  
انکار عمر زمان ماضی باشد نیست و این ندر است افتاد و دو کس از اجبار قبل و لاوت مسیح علیه السلام نزدیک سلسله  
سال نقل کرده اند و بطلیوس آنرا در محبطی ثابت دانسته و در صد خود را بدان تاریخ کرده و ابوالفدا در تاریخ خود بر آن  
اعتماد نموده و الفتح همه کتاب تقویم التواریخ و تاریخ بیت المقدس تابعن قاضی مجیر الدین عبدالرحمن جنبلی عمر  
است که در آخر سلسله ندر تالیفش نموده و مبالغه این هر دو کتاب در بعضی مواضع تفاوت است جائی در  
تعرض و ترک جائی در رقوم و مادرینجا از این هر دو کتاب تاریخ ابوالفدا همگیل حنا حماة نقل می آید  
و بمواضع اختلاف در بعضی مواضع اشارت میکنیم و میکنیم که ظاهر آنست که سبده تاریخ وقت خلقت آدم ابو  
البشر علیه السلام باشد لیکن با تقدیم کتب مذکوره وقت هبوط وی علیه السلام مقرر کرده شد و ایشان ندر  
نکرده اند مدت مابین خلقت و هبوط پس هبوط آدم علیه السلام هم ایهشت و در جمعه هشتم ماه نسیان  
مطابق و هم محرم در جزیره سزیریب بر نوره هو الفاق افتاده و قصه آدم و سکینت او در حینت بازوج خود و حوا و هبوط  
وی از آنجا با غوار ابلیس منصوص قرآن کریم است اگر چه در حینت اختلاف است که بر آسمان بود یا بر زمین در بعضی نقلات  
وی بعضی گفته اند در آسمان سوم بود و نرد گرویی در وسط هوا و نرد برخی در لبنان و نرد طائفه و نرد تار روس  
و یار بکر و عراق و اثویا و نزول جمعی در سویدن و امریکه و نرد بعضی در عدن و نرد گرویی میان دجله و فرات

متاخرین فرنگ مینی است باین طبعیت شش در پنجاه دقیقه نیست شش در پنج جنوب و شمالا و میان پنجاه یک در ربع پنج دقیقه و پنجاه  
و در وجه غربا و شرقا از آنجا بیرون کرده و حاطابان ایشیم در کت جوی الارواح الی بلاد الافراح استقرار اوله نقیض من تعیین حینت  
آدم علیه السلام که بر آسمان بود و با زمین بیست تمام نموده و حق درین مقام توقف است بنا بر تعارض اوله و عدم ثبوت رجحان  
و احدی پس هر چه و وفات آدم در سنه یکصد و سی بود قبل طوفان یکینزار و شصت و پنجاه سال بقول منجان و هزار و دویست و چهل  
روز و چون آدم بر زمین آمد و او پس بویکی قایل میگردد پس چون قایل که او را قائل نیز گویند وی باینل را بنا بر عدم قبول توکل  
یا عدم عقد با خواهر توام خود بخت آدم را شیت علیه السلام متولد شد و ولادت باینل در سنه یکصد و سی و شش بود و این سعد از  
ابن جوزی نقل کرده که شمار اولاد آدم نزد وفات پنجاه هزار کس سیده بود و اتمی تولد شیت من دو صد و سی سال از عمر  
آدم گذشت می تولد یافت و می آدم بود و تفسیر شیت بته اندست اسباب جمیع بنی آدم بوی منتی میشود و وفات او در عمر صد و  
دوازده سال بعد از سهول آدم یکینزار و یکصد و چهل دو سال بود و حسب تقویم ذکر یکصد سال نکرده نام او نزد صابیه و میون است  
گویند و او پس بوی صابی نام صابیه نسوب اند بود و سپانک لند ب گفته وی اول کسی است که تکلم زبان عبرانی کرد و پیش او بر  
و کلاه پوشید و تخلین گرفت بروی پنجاه صحیفه فرو آمد و نوزبوی بوی منتقل شد اتمی تولد او پس و او را حنوخ نیز نامند و  
وفات آدم یکصد و نود و دو سال شده رفع او بر آسمان بعد صد شصت و پنج بود و او را صحف است منها لا تروموا ان تحیطوا  
خبر قانه عظم اعلی ان بر که فطن الخاقین الامن اثار اتمی و وی پیغمبر پادشاه بود و او را هرسل اهرامه گویند یعنی شیر شیران وی اول  
کسی است که استخراج حکمت و علم نجوم و ریاضیات و طبیعیات الهیات و امر فلکیات کرد و لهذا او را مثلث نهادند زیرا که نبی و ملک و حکیم  
و بر مخالفت شریعت آدم با مردم جهاد کرد و بشارت مدن پراخت و طالب علمان فراهم نمود و در سن گفت و ملتقب در سن شد و شمار مدتی  
وزمانه و یکصد و هشتاد و مدینه رسید و قواعد سیاست را تدوین نمود و قصه رفع او منصوص قرآن کریم است و این رفع از سهول آدم  
بعد از سنه یکینزار و چهار صد شصت و هفت شد و ولادت نوح بعد گذشتن یکینزار و شش صد و چهل دو سال از سهول آدم است  
و چون از عمر او شش صد سال بگذشت طوفان آمد و سهول آدم را در آن وقت دو هزار و دویست و چهل دو سال گذشته بود و در میان  
قوم و اختلاف است صح است که بت پرست بودند چنانکه قرآن کریم بران القوت و رکوب و در سفینه هم حینت و خروج از آن هم  
محم و مدت طوفان شش ماه و هشت استقرار سفینه بر جزوی از ارض توصل بود و این شیر در کمال گفته و اما الجوس فلا غیر  
الطوفان کان بعضهم یقر به و یزعم انه کان فی ظمیم بال ما قرب منه و ان مساکن لدخیومرت کانت بالشرق فلم یصل فک الیهم و کذا  
جمع الامم المشرقیه من اهل الهند الفرس اصین لایعترفون بالطوفان و بعض الفرس یعترف به و یقول لم یکن عام و لم یتبع عقبه حلوان و  
الصیحان جمیع اهل الارض من لدن نوح علیه السلام لقوله تعالی فجمعنا ذریتهم الباقین فجمع الناس من لدن سام و حام یافت و ولادت نوح  
اتمی گویم اهل ختانیز انکا طوفان از نذا از بعض نواریخ پاریس رسیده در طوفان جزوی از هند معلوم میشود و منتهی گفته اند سری  
ر و وفات نوح از غرق و وار کابینت و زخم داده بود و طهمیوس یونید برین اقمه اطلاع یافته کتب حکمت ملت را در شهر سارونه فن  
کرد و هر سر مصر بنای اهرام انداخته و صومناح و حد و علوم بران بخشیده بود و این و ایات ناظر است عموم طوفان بر ارض  
مقریزی در خطوط گفته ان جمیع ال شرائع اتباع الانبیاء من المسیون و البیوت و النصاری قد اجمعوا علی ان نوحا علیه السلام هو الایمان

للبشر وان لعقب من آدم انخرفيه ومنه ذرما لد تعالی جمیع اولاد آدم علیس حد من بنی آدم الامموس اولاد نوح وخالفت لقطب و  
 اولاد  
 و الامموس اولاد الهند الصين و کثرت و ان طوفان زعم بعضهم ان طوفان انما حدث فی اقلیم بابل ما واره من البلاد الغربیه فقط وان  
 کیورت الذی به عندهم الانسان لاول كانوا بالبلاد الشرقيه من بابل فلم یصل الطوفان اليهم ولا الی الهند والصین و الحق ما علیه ال  
 الشرح وان ما علیه السلام لما اتجاه الشد من معه بالسفینه ترن بهم و هم ثمانون رجلا سوی اولاده فما اتوا بعد ذلک لم یقبوا  
 صار لعقب من نوح فی اولاده الثلاثة و یومئذ بقول الله تعالی عن نوح وجعلنا ذریته هم الباقین انتهى کلامه و فاته نوح از سهوط  
 آدم بعد و هزار و پانصد و نود سال شد و این تقدیری است که مراد بقوله تعالی قلبت فیهم الف سنة الخمسین ما جمیع عمر نوح  
 باشد با آنکه متبادر از سیاق کریمه نیست که این بیست و نهمین بعثت و طوفان است زیرا که سوق آیه در تشنیع کفار است و است فطرها  
 عدم بعثت ایشان بعد طوفان است بیست پیش از بعثت اگر در ایشان یافته شود موجب تشنیع نیست هذا ما ظهر لی والله اعلم هو  
 و صالح این هر دو پیغمبر مرسل بعد نوح و قبل ابراهیم بودند هر دو را حق تعالی بسو قوم عاد که اهل صنم بودند فرستاد و هلاک ایشان  
 بریح شد و صالح را بسوی قوم ثمود گسیل کرد و هلاک ایشان بسبب عقربانه بصیحه شد و صالح از انجا بقلسطن آمد از انجا بحجاز رفت  
 و بعد پنجاه و بیست سال فان کرد تولد ابراهیم علیه السلام بعد یک هزار و هشتاد و یکسال از معنی طوفان بعد سه هزار و صد  
 و بیست و سه سال از ربوب آدم است و اندک من نمرودی را در آتش در سنه سه هزار و سه صد شصت و هشت در تاریخ بیت المقدس  
 بجای شصت و هشت سی و نه سال گفته و هجرت از بابل بسوی فلسطین مطابق تقویم التواریخ در سنه سه هزار و سه صد و نود و سه  
 و هجدهمین سال کاداة اهل خرد خروج بر ضحاک کرده و سلطنت فریدون بوده و ولادت ابراهیم در بلده کوثی یا اهو از بابل عراق یا  
 سوس من زمین خرد شده پدرش از نام صالح اصنام بود وزن او سار و ختر عم او است که تاران نام دارد و اول هجرت بحران  
 کرد احمد بن تمیم رح از انجا است مدنی در حران اقامت کرد بعد از مصر آمد و درینجا فرعون مصر او را باجر نام جاریه داد و قصه آن مخرج  
 است بعد از مصر بیستام توجه کرد میان بله ایلیا اقامت کرد درینجا از بلطن باجر اسمعیل متولد شد و در عمر نود سالگی سارا سخن پیدا  
 و وفات ساره بعد از بریم در ایام ابراهیم شد و بعد از وی زنی را از کنعانیان تزویج کرد و از وی شش نفر متولد شدند و مجموع  
 اولاد او بیست نفر اندک علی خلاف فی ذلک و ولدت ابراهیم علیه السلام در سنه سه هزار و چهار صد و نود و هشت از سهوط آدم  
 بوده و یکصد و هفتاد و پنج سال عمر یافت و هو اول من اختتن و اضاف الصنیف و اختلف فی معنی الصنف روی ابو رضی اللہ  
 مرفوعا انها امثال ابراهیم اسم سریانی است معنی او در عربی ابراهیم است بروی بست صحیفه فرو آمد و معنی اول کسی است که استنجا  
 بآب که دو مسواک نمود و استنشق فرمود و مصافحه نماد کرد اول کسی است که سوی سفید آورد و هجرت کرد در راه خدا و در فرعه  
 حبرین مدفون شد روی ابوالانبیاء و تاج الاصفیاء و آدم ثالث است بنهار کعبه در سال سه هزار و چهار صد و بیست و سه  
 از سهوط آدم است اول بنامی او دم کرده بود بعد ابراهیم بعد عمالقه بعد جبریم بعد قریش بشرکت آنحضرت صلوات الله علیه  
 پنج سال از عام الفیل بعد عبدالمذنب الزبیر در سنه شصت و سه از هجرت بعد حجاج در سنه هفتاد و چهار بعد سلطان  
 که الحال موجود است و قوف ابراهیم درین بنا بر سنگ بود که هنوز باقی است و آنرا مقام ابراهیم گویند از آثار انبیاء پیشین بخیرین حج  
 اثری دیگر در عالم موجود نیست و ولادت اسمعیل در ملک شام است بعد شتاد و شش سالگی ابراهیم علیه السلام

چهارده سال پیش از بنا کعبه بعد سه هزار و چهارصد و نوزده سال گردید و همین سال بر ابراهیم  
علیه السلام اختتام حج کرد و نوزدهوی در وی انتقال کرد و یکصد و سی و هفت سال عمر یافت و مرسل بود بسوا خوال خود  
جزیم و معنی اسمعیل مرسلت عبرانی مطیع استقاله بسبب اختلاف کرده اند در آنکه فریح اسمعیل است یا اسحق و اوله فریقین در تفسیر یافت  
البیان مگور است و راجع اول است یا توقف الله علم و قهر و مابین میراث و حجرت ولادت اسحق چون بر ابراهیم یکصد سال  
شد وی متولد گردید و در سنه سه هزار و چهارصد و بیست و سه از سبط آدم و اقامت کرد در شام تا وفات خود و یکصد و بیست و سه سال  
بزیست نزد پدر خود ابراهیم مدفون گشت دختر عم خود را زنی گرفت و از وی عیص و یعقوب پدید آمدند و عیص بنیت عم خود اسمعیل را تزویج  
کرد و جمله اولاد او از وی است یعقوب یا دختر لابان را عقد کرد و هم دو سریه داشت جمله اولاد او و از وی نوزده نفر اند که ایشان را  
اسباط خوانند ولادت یعقوب سبط آدم علیه السلام بعد سه هزار و چهارصد و بیست و سه سال است چون اسحق شخصیت  
ساله شد وی متولد گردید و عمر او یکصد و چهل و هفت سال شد و در وقت وفات اسحق یکصد و بیست و سه ساله بود و وفاتش از سبط آدم در  
سه هزار و پانصد و بیست و تفاق افتاده لوط علیه السلام هم وی برادرزاده ابراهیم خلیل الله است پسران بن آزر و ایمان  
آورده بودیم خود و همراه وی بمکه هجرت کرد و از آنجا بشام آمد و حق تعالی او را بر اسدوم فرستاد و اینها اهل کفر و فاحشه بودند  
ملاکه آنرا با سرخ قرین او منقلب کردند و هر که خارج از قریه بود بروی سنگ ریختند زن و نیز همراه کفار مقتول مردی بجز شاد ایوب  
علیه السلام نماند و او را از امت روم شمرده اند زیرا که از اولاد عیص بن اسحق است آن اورجمه نام دل و تمام شیب از اعمال مشهور  
در ملک بود اموال عظیمه است حق تعالی او را در آن اموال آزمایش کرد تا آنکه فقیر شد و عبادت و شکر را ترک نداد و بعد در  
جسد مبتلا نمود تا آنکه جدام و دیدان افتاد نزد بعضی نبی بود و در عهد یعقوب هفتاد و سه سال زندگی کرد و بعد از وی بشیر  
ولاد و سبعوت شد و ذوالکفل نام یافت در شام مقام کرد قصه ابتلای ایوب فرید صبر و منصوص کتابت زیست یوسف  
علیه السلام یعقوب بود و یکسال بود که یوسف پیداشد و در عمر هجده سالگی از پدر جدا شد و بیست و یکسال جدا ماند بعد در محضر  
شد هفتده سال کجا ماندند و عمر یوسف در وقت وفات او پنجاه و شش سال بود و یکصد و ده سال عمر یافت و ولادت او از  
سولاد ابراهیم علیه السلام بعد دو صد و پنجاه و یکسال بود و وفات او قبل موسی علیه السلام شصت و چهار سال تحقیق تمام و قصه  
او که حسن قصص است منصوص کتابت در مصروفات یافته موسی جسد او را در تیه همراه بنی اسرائیل برده بعد وفات موسی  
بعث بشام آمد و قربت با بس با نزد ابراهیم خلیل مدفونش کرد و شعیب حق تعالی او را بسوا صحاب یک فرستاد گویند وی از اولاد  
ابراهیم است و قبل از اولاد بعضی مؤمنین با ابراهیم و هلاک قوم و با مظار نار شده و اهل مین بر لرزه هلاک شدند موسی علیه السلام  
ولادت او در مصر در سنه سه هزار و هفت صد و چهل و بیست از سبط آدم علیه السلام و بعد یکصد و شصت و شش سال  
پانچ صد و شصت سال از طوفان و بعد چهار صد و بیست و پنج سال از سولاد ابراهیم در ایام منوچهر است و میان وفات ابراهیم  
و مولد او دو صد و پنجاه سال بود و وقت خروج از مصر بانی اسرائیل هشتاد و سه سال بود و چهل سال در تیه ماند با بن حساب  
او یکصد و بیست سال میشود و جمله مقام نبی اسرائیل در مصر تا اخراج موسی مرایشان را دو صد و پانزده سال است و وفات او  
علیه السلام سبط آدم بعد سه هزار و بیست و شصت و شش ساله و غرق فرعون در رود نیل مطابق مفتاح التواریخ سال دوازده صد



و پانزده از بیست و یک روز و پنجاه سال پیش از عیسی علیه السلام است لیکن صحیح اول است یوحنا دی از اول  
 یوسف است بعد موسی بابی اسرائیل سه روز در تیه اقامت کرده بزرگ آمد و بیست و هشت سال پیشان مانده وفات یافت  
 در کفر حارس عبر یکصد و ده سالگی مدفون شد شموئیل ولادت وی در قریه شیلو که بر باب تقدس است اتفاق افتاد و  
 پیغمبر یازده سال عمر بزرگاری اسرائیل کرد و میان یوشع و او ملوک بسیار در ایشان گذشتند و او آخر حکام این گروه  
 است از وفات موسی تا وی چهار صد و نود و سه سال بوده و عمر او پنجاه و دو سال بود و او در علیه السلام وی از  
 اولاد یعقوب بن اسحق است در جبرون مقام داشت بیست و سه سال بود که بقدر آمد و در شام فتوحات کثیره کرد و فلسطین و عمان و  
 ماب و حلب و صیدون و بلاد ارمین و غیر ذلک را تحت تصرف آورد و ولادتش از بیست و چهار هزار و سه صد و سی سال است  
 و از وفات موسی بعد پانصد و سی سال انتقال فرمود در تقویم التواریخ گفته غلبه فراسیاب ملک فارس بسال ولادتش بود  
 و طبری گفته او در سن موسی بود بر منوچهر و بعد از او کیقباد بود و او در بیست و سه سال زندگی کرد و سلیمان بن داود  
 علیهما السلام ولادتش از بیست و چهار هزار و سه صد و نود و یک سال است و خلافت او در سنه سه هزار و چهار  
 صد و سی بود و از ده سالگی و آنچه از حکمت و ملک می ارزانی شده بچگی راجع تعالی مثل آن نداده چنانکه مخصوص قرآن کیم  
 است ابتدا عمارت بیت المقدس بعد پنجاه صدی و نه از وفات موسی و چهار هزار و چهار صد و سی هفت از  
 بیست و چهار صد و سی و دو سال یازدهم از ملک و در بیست سال از بنا او فارغ گردید و ارتفاعش سی ذراع و طولش  
 ذراع در عرض بیست ذراع بود و خارج او سوری عمود در طول عرض پنجاه ذراع ساخت و سال بست و پنجم از ملک و این  
 بلقیس ملکه یمن است عمرش پنجاه و دو سال شد مدت ملک و چهل سال است و در او آخر سنه خمس و سبعین و پنجاه و  
 وفات موسی بعد چهار هزار و چهار صد و نود و سه سال از بیست و سه سال بر حمت الهی پیوست و اینک از وفات او و خلافت سلیمان  
 مذکور شد خلاف هر دو کتاب است و در آن هر دو این است که وفات او در علیه السلام در سنه شده و خلافت سلیمان در سنه  
 و موجب این اختلاف است که در حدیث میثاق بصیحت رسیده که او تعالی آدم را هزار سال داد و در اجماع سال کامل کرد و این  
 حسابان او و وفات داود و بیست و سه سال شد و او ان گفت که این خلاف در وفات داود است نه در وفات سلیمان  
 زیرا که سلیمان بعد از چهل سال خلافت کرد پس اگر خلاف تنها در وفات داود و گفتند در وفات او همگی زمان خلافت  
 وی ده سال شود و بعد سلیمان ملک در سنل می ماند و قریب پانزده کس با شاه شدند در مدت دو صد و شصت و یک  
 سال تقریباً و آخر ایشان خرقیا است وی مردی صالح بود در بیست سالگی مالک شد و بیست و نه سال حکمرانی کرد گویند عمر  
 قبل از بزرگ پانزده سال تمام شده بود و تعالی این پانزده سال در عمر او بیفزود و پیغمبر وقت او بدان خبر داد بعد  
 از چهار صد و سی و هفت سال تا آنکه از وفات موسی بعد از پنجاه و یک سال اول او کعبه است در سنه  
 چهار هزار و شصت و سه و چهل و یک است از بیست و چهار صد و سی و دو سال و ایشان ملوک ثمرس اند و هم عظم ملوک الارض فی قدیم  
 انسان و دو طبقه از قبیل لایما تلیم فی ذلک غیر هم و این چهار طبقه است طبقه اولی را غیثه اوییه خوانند زیرا که لقب هر دو حد  
 زینت پیش از بود و معنی این لفظ اول سیره العدل است و شمار این طبقه به نه نفر میرسد و هم او شش و طوطی و چشما

و بیور است بوالضحاک میقال له الدباک و معناه عشر آفات فلما عرب قبیل الضحاک و ایرج و عراق و هند و حجاز در دست می بود  
 و شرم و طوطی و افیون منوچهر و فراسیاب زد و کرشاسف و این طبقه قدیمه است و از مدو ملک حرو بلایشان چیزها  
 نقل کرده اند که عقل آنها باور نمیدارد و طبقه ثانیه را کیانیه لقب است و درین طبقه اندکی قبا و کیکاوس و کینوس و ولهر سفکی  
 استاسف و زرا و شمت و هو صاحب کتاب المجرس اسفندیار و ازوشیهیم و وی مالک اقلیم سبوعه شد و در ارا و پسر او  
 دارا ثانی و جنگ سکندرا و معروف است ازوشیراد و عمر بنی کورش نام است و قبل کیش و بعضی گفته کورش مرد دیگر است که ذکرش  
 در کتاب شعبا علیه السلام آمده یعنی همین تفسیر همین در عربی حسن الینه است و طبقه ثالثه را اشغانیه خوانند و در اشک سابو و جو و برن  
 جو زرد و نرغی هر فریاد و ان و خسرو و بلاش و از و ان ثانی ازین طبقه هستند سابو و اچیل چند سال گذشته بود که مسیح متولد شد  
 و طبقه رابعه را کاسره گویند و درین طبقه اندازوشیرین بابک و جمیع کاسره از اولاد او هستند میان قیام او و هجرت نبوی  
 مدت چهار صد و بیست دو سال بود و سابو و مانی زندیق که دعوی نبوت کرد و هر فر و بهرام اول بهرام ثانی و بهرام ثالث و هر فر بن  
 و سابو بن هر فر و ازوشیر سوم و سابو دوم و بهرام چهارم و او را کران شام خوانند و نیز جرد اول و نیز جرد ثانی و هر فر سوم و  
 نیز و در ایام و قحط عظیم واقع شده و بیست سال کشیده و بلاش و قبا و اوشیران و پسرش هر فر و بهرام سوم و پرویز و شیب و  
 ازوشیر و شهریار و بوسان و خشن شد و از می و ختر و پرویز و کسین هر فر و درین خستان فرخ زاد و خسرو نیز و جرد بن شهریار و ملک  
 او نسبت بملک آرا و سچو خواب خیال بود و در عهد عثمان رضی الله عنه قتل رسید و آخر ملوک فارس بود و ملک ایشان سلام  
 زوال پذیرفت تا ابدالآباد و این ترتیب ملوک از ششصد تا نوزدهم مطابق کتاب تاریخ لامم ابن مسکویه کتاب بو عیسی است و احوال  
 و قانع دول ایشان مدو ملک و عدو و عدو در تاریخ مختصر اخبار البشر مذکور است بخت نصر ابتدا ملک از سبوط آدم در سنه  
 چهار هزار و هشت صد و چهل یک است یعنی بعد از پنجاه و دو سال از وفات موسی علیه السلام ابو الفدا اسمعیل گفته پنجمین و  
 سوزین اختلاف کرده اند در مدت تا این وفات موسی و ابتدا ملک بخت نصر ابو عیسی و غیره اهل تحقیق از مورخین گفته اند که میان  
 این هر دو نهمصد و هشتاد و هشت سال است و دو صد و چهل و هشت و در ابو محشر و کوشیار و غیره از کبار پنجمین در زیجات خود  
 بخت نصر بیست سال ضبط کرده اند و برین رقم بر زخم از ابو عیسی و صد و چهل نه سال کم میشود و برین کمی مقدار مدت تا این طوفان  
 و هجرت نیز قطعا ناقص میشود و لهذا در زیج مامونی و غیره میان طوفان و هجرت سه هزار و هشتصد و بیست و پنج سال گفته و  
 بقضا سفر قضات بنی اسرائیل مذو لایات شان تا این وفات موسی و ملک بخت نصر نهمصد و پنجاه و دو سال است و از  
 بخت نصر تا هجرت اختلاف نیست بطلمیوس آنرا در محیطی ثابت کرده این نقص از ساقط کردن بعضی کسرات مذو مذکور و پیدا  
 و لهذا در مختصر ابتدا ملک بخت نصر را بعد نهمصد و هشتاد و نه از وفات موسی گفته و وی سه سال از لهر اسف بود عراق و اهو  
 و روم و در تاریخ بیت المقدس گفته وی امیری از امرای ساسانی است که کینوس و سلطنت خود بوی سپرد و ابتدا  
 ملک بعد چهار هزار و هشت صد و چهل و هفت سال از سبوط آدم است امینی ابو الفدا گفته مورخین اختلاف کرده اند در آنکه کجا  
 پادشاه مستقل بنف لجه و یا نائب فرس اصح برد اکثره است که نائب لهر اسف بود و فتح بلاد به نیابت او کرده و بر عرب غزاهند  
 و در برین سعید بن عدنان جدا علانی آنحضرت صلوات الله علیه بود این لهر اسف از زاده کینوس مذکور است که در بیت المقدس

از دست نجات نهر بعد چهار هزار و شصت و هفت سال از هبوط آدم است و در تقویم التواریخ یکسال زیاده گفته و در سنه چهار  
هزار و نصد و هفت ابتداء سلطنت گشتاسپ بن اهر سپهت نام گشتاسپ و پسر کورش است و این خراب بیت المقدس از دست  
نجات نهر بعد لایت بست سال و هفت تقریباً و این سال نصد و نود و نهم بود از وفات موسی علیه السلام و چهار صد و پنجاه سال  
بر عمارت او گذشته بود و بعد تا هفتاد سال خراب ایران ماند بعد بر دست بعض ملوک فارس باورش و ناسخ نبرد و بود  
کیرش با کورش است فقیر بود از این هم و قبل از موهمین مذکور بود الاصح و شهبند لحنی ذلک کتاب شعیا علیه السلام و به قال حنا  
تاریخ القدس بهر حال تعمیر بیت المقدس بر دست می بعد چهار هزار و نصد و سی هفت سال از هبوط آدم بود و بعد درین سال  
زراوت ظاهر شد و گشتاسپ تابت او کرد با اعتقاد نبوت وی کذافی تقویم التواریخ خراب ثانی بیت المقدس بخواب  
وی بلاک پیروز و وال دولت ایشان شد بر جبهی که باز رجوع نکرد و این خراب مع اخق تقویم التواریخ بعد پنجاه و شش صد پنجاه و  
سال از هبوط آدم و مطابق تاریخ القدس بعد و سال بعد ازین است از ان وزیر اسرائیل تحت حکم فرس درآمد و سخت پریشان  
گردیدند مدت مابین خراب اول ثانی هفتصد و بست و یکسال است این تخریب دست طیطوس واقع شد ابو الفدا گفته دخلی القدس  
تخریب شد کلان لم یخرب الا مس لم تعد لهم بعد ذلک یا سنة و لا حکم و کان فلک بعد رفع المسیح بخوار بیست و سه و ثلثمائه و ست و سبعین سنة من علیه الاسکند  
و ثلثمائه و احدى عشر سنة مضت لا ابتداء ملک نجات نصرته می حسن بن احمد مبلبی در کتاب المسالک الممالک معروف بغزنی گفته  
که بعد این تخریب ندک ندک رجوع بعارت کرد و بعض ملوک و م بدان اعتقاد نمود ایلیا نام نهادند و معناه بیت لرب معبودانند  
تا آنکه بلان ما در قسطنطین بختجوی چوب صلیب مسیح آنجا رسید و کینه بر قبر فرعون عیسی بنا کرد و سیکل قدس خراب گردید و باقی  
ماند برین حال تا آنکه عمر بن خطاب رضی الله عنه قدم آورد و فتح قدس کرد و آنجا مسجدی ساخت این مسجد تا زمان لید بن عبدالملک مسجود  
موجود بود وی این مسجد را هم کرده بر اساس قدیم مسجد افقی ساخت و صخره درون اوست ابو الفدا گوید خلاصه ما ذکر ان  
بسیکل بیت المقدس عمره سلیمان بقی عام راحتی خرابه نجات نصره بود التخریب الاول ثم عمره کورش و بنی عمارته الثانیة و بقی عام  
حتى خرب طیطوس التخریب لثانی ثم تراجع للعمارة قیلا قلیلا و بقی عام حتى خربته بلانة ام قسطنطین و بود التخریب الثالث ثم عمره  
عمر بن الخطاب هو عمارته الرابعة ثم خرب لک عمره الولید بن الملک هی عمارته الخامسة و هو علی ذلک لی یومنا هذا انتهى  
ظهور بله و لصان در تقویم التواریخ گفته ظهور وی از هبوط آدم علیه السلام بعد ماضی پنجاه و هفت صد و شانزده  
سال است ظهور مانی نقاش در سنه پنجاه و هشت صد و بست یکسال از هبوط آدم است نزدیک بود دعوی نبوت کرد و  
کثیر تابع او شد و این از مانوی نامند بلا در روم و غیره تحت فرمان خود داشت انقباه اصحاب که هفت از خواب بعد  
شش هزار و سی سال از هبوط آدم است ظهور مرگ مجوسی در سنه شش هزار و یکصد و پنجاه از هبوط آدم علیه السلام  
است گویم وی در ایام قباذ ظاهر شد و دعوی نبوت کرد و مردم را بتساوی در اموال و اشترک در حکم کرد و قباذ  
درین این نزدیک درآمد اسکندر بن فیلیس پیرش یکی از ملوک یونان است وی بعد ماضی پنجاه و دو صد و شصت  
سال از هبوط آدم علیه السلام پیدا شد و بعد درین سال اظطالون حکیم مجرد و تلیند و ارسطاطالیس صاحب اسکندر بود  
اسکندر جمیع مملکت یونان و روم بقبض تصرف داشت و با و ارفارسیه قتال کرد و بر ملک فرس مستولی گشت و اسکند

بنام خود و بریا صوح و ما صوح سده ساخت و میم نیست که حساب سده اسکندر فر و القریں است که داستان او در قرآن شریف مذکور است  
 نشان اسکندر ثانی و وی ملک قدیم است در زمین ابراهیم علیه السلام بود قبل از آنکه از یمن و قبیل غمیره و سبکه باقی سده اسکندر رومی را  
 گمان کرده وی غلط نموده و نام اصلی او معصب بن ریش است ابن عباس گفته وی از حمیر بود و تحقیق مرام درین کلام در تفسیر صحیح  
 بر حسب استقصا بنموده ایم و با جمله غلبه این اسکندر رومی بر فارس سنه پنجاه و دو صد هشتاد و دو بود از بیوط آدم و وفات در سنه هشتاد و  
 یونس بن مثنی وی از سبیه بنیامین است بجز عیسی وی هیچ نبی مشهور بهادر نگشته بعثت او در حدود سنه ثمانمائه و شصت و  
 از وفات موسی بسوی ابل مخیری قباله رسول بود و کان من شانده ما اخیر السد بنی کتابه الغریز زکریا و یحیی علیهما السلام زکریا از  
 اولاد سلیمان است و کان نبیا ذکره الله تعالی فی کتابه کار در روگری میگردد و کفالت مریم عیسی بنمود و یحیی پسرو است بعد از  
 پنجاه و پنج صد هشتاد و چهار سال از بیوط آدم متولد شد و کلان بود از عیسی شش ماه پس تاریخ تولد مسیح نیز همین سال است یحیی  
 بر دست هر دو سحاکم نبی اسرائیل ندبوع شد زکریا را مہم بریم کردند وی گزینده در رختی کلان رو پوش شد و درخت را بریدند  
 زکریا و و پاره شد یکصد سال عمر یافت عیسی بن مہیم ولادت او بعد از منی سنه صد و سی سال از اسکندر است و قتل یحیی قبل  
 از رفع او سی سال شد و نصاری یحیی اوجنا نامند و قصه ولادت عیسی منصوص قرآن است و وی روح و کلمه و عبد خداست و یحیی  
 مرسل صبا انجیل است و مریم عیسی اول بمصر بود و بعد و از ده سال بشام آورد و در قرنیہ ناصره تولد کرد و به اسمیت انصاری  
 چون عیسی در پنجانی ساله شد او را وحی آمدن گرفت و مجموع حواریین و از ده کس بودند بعضی گفته اند که ولادت مسیح روز  
 پنجشنبه است و سوم تاریخ مطابق سال چهارم برز و هفتصد و نه از تاریخ جولیان و چهار سال نامه و نه از تاریخ آغاز تاریخ عیسی  
 موافق است سوم آذر سال است صد هفت اسکندر مطابق هفتصد و چهل و نه از تاریخ رومی و موافق پانزدهم نیسان سال سی و نه و  
 هفتصد و پنجاه و شش بود وی بعد چهارم از سال از بیوط آدم است الاصح هو الاول و ترجمه سوم اپریل سنه سی و نه است عیسی در زعم  
 نصاری مصلوب شد و تروال سلام رفع وی علیه السلام در سنه پنجاه و شش صد هفتاد و بیوط آدم است هو الصبح و در تاریخ القدر  
 هر یک را از ولادت و وفات او بعد ازین بدو سال گفته و آن شیر در کمال نوشته که اهل علم اختلاف کرده اند در موت او قبل رفع  
 او بعضی گفته اند مرفوع شد و غمرو بعضی گفته اند بلکه برای سه ساعت خفته یافت و بعضی هفت ساعت گفته باز او تعالی وی را  
 زنده ساخت و قائلین قول تاویل کرده است آنکه کریمه انی متوفیک الخ را آنتهی گویم صحیح رفع است نه موت وی در آخر زمان  
 آسمان بینا نزول کند و تزویج نماید و بناید و میر و چنانکه احادیث صحیح و ارود در شرایط ساعت بدان شاید است مدت میان رفع  
 او مولد نبی مسلم نخصه چهل پنج سال است تقریباً و در رفع سی و سه بود بعد نزول چهل سال اندکی کند پس مجموع عمر او باین حساب  
 بقادوسته سال میشود و این رفع بعد منی سنه صد و سی و شش سان از غلبه اسکندر بر وارا است و نصاری که خود را امت مسیح  
 السلام گویند بر هفتاد و دو فرقه متفرق شده اند همچو آنهاست فرقه کبار اند ملکانبه و سطویه و یعقوبیه فرقه اولی قائل تلبیت است  
 و سه صد و سیزده نفر از بطارقه بحضر شطنتین بران الفوق کرده اند و گویند وی مصلوب مدفون شده بعد سه روز با آسمان رفت  
 بر زمین بدین شست و بر آبی مدن بار و یزید با بر قضا سیان اموات احیا مستعد بوده است و فرقه ثانیه قائل اتحاد کلمه و استخراج نیست  
 بلکه گویند کلمه بر جسد مسیح همچو اشراق شمس در کوه و خورشیده گر قائل وقوع قتل اند بر وی علیه السلام از جهت ناموت زلال

و این نرقه در نصاری مثل معتزله در اسلام است و فرقه ثانیة قائلان الوهیت مسیحیت و مذهب امیکونیند که مقتول مصلوب شد  
و غیره و عندهم اجزای القرآن الکریم بقوله تعالی فقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مریم و بطارقه برای نصاری بمنزله ائمه اند  
برای مسلمین اند و مطارقه مثل قضایه و اساقفه مثل مفتیین و شمسین بمنزله تترار و جاثلیق بمنزله امام نماز و شمساه بمنزله متوکلین  
و انجیل کتابی است متضمن اخبار مسیح از ولادت و تا وقت خروج او ازین عالم و چهار نفر از صحاب کتایب کور انوشیروانی  
و مرقوس و لوقا و یوحنا و نیکلام که در دین نصاری در آمده اند یکی امت روم است بنی عبید بن اسحق ملک بلاد ایشان  
کثرت و وسعت تمام دارد و پیش از ان بنی حبشه بودند ملک قسطنطین چهار اول تا آخر نصاری ساخت دیگران است اهل بلاد  
ارمنیه دیگر گرج بلاد ایشان مجاور بلاد و خلاط قاعده مملکت ارمنیه است و جبال منیع و قلاع حصینة بلاد و متسعه دارند و دیگر  
اند ساکنان بحر طیش از جانب شرقی و عیش ایشان تنگ است و دیگر روس از بجانب شمال بحر طیش از ولد بافت و دیگر بلغار و  
مسکن ایشان شرقی بحر کور است و جماعتی از ایشان مسلمان هم شده دیگر المان اند و ایشان که بر ام نصاری هستند مسکن  
ایشان غربی قسطنطین است تا شمال پادشاه ایشان کثیرا بنویست تا آنکه با یک ملک مقاتل بجنگ صلاح الدین بن ایوب آمد  
بود و دیگر بر جان این نیز امت کبیره بلکه اهم کثیره طاغیانند و ملک ایشان در شمال است و شلیت در ایشان ناشی است دیگر  
افرنج هم کثیره اند و اصل قاعده بلاد ایشان فرنج است و انرا فرانس هم گویند و این بلاد و جزیره اندلس از جانب شمال  
و پادشاه ایشان از افراسیاب لقب است و جزایر ایشان ز بحر روم مثل مقلیه و قبرس و اقریطش و غیره مشهور است و دیگر جنوبیست  
بجنوه که مدینه عظیمه بلاد کثیره غربی قسطنطین بحر روم است دیگر نیا دقه و مدینه ایشان موسوم به بند قیه است بر خلیج خارج از  
بحر روم عمدتا به قصد میل در جهت شمال مغرب ایشان طائفه مشهوره اند و امار و میس مدینه کلان است در غربی جنوب  
و بند قیه و این شهر مقرر خلیفه ایشان است و نامش الباطن این شهر بر یک میل بسوی شرق بر شمال اندلس واقع شده و  
جلالته اند و این سخت تر از فرنج اند و امتی هستند که جبل جفا بر ایشان غالب گشته گویا به نام بوده اند و در شمال اندلس بلاد کثیره  
دارند و دیگر با شقرو این نیز است کثیره است مابین بلاد المان بلاد افرنج و در ایشان بعضی اهل اسلام هم هستند مگر به حلق  
فصل دوم در ذکر احوال عرب مولد نبی صلی الله علیه و سلم عرب جاهلیت است این علم نبود مگر علم انساب النوار و تواریخ و تعبیر  
و ابو بکر صدیق رضی الله عنه را درین باب طولی بود و مورخین عرب اسه قسم تقسیم کرده اند یکی بایده دوم عاربه سوم مستعرب  
بایده عبارت از عرب اهل است که بسبب تقدم عهد تفصیل اخبارشان معلوم نمیشود مثل عاد و ثمود و جرهم اولی و عرب عاربه اهل  
بیر انداز اولاد قحطان عرب مستعرب اولاد اسمعیل بن ابراهیم است و ذکر اخبار قبائل احوال بایده و عاربه مقصود ما درین  
کتاب نیست زیرا که غرض اصلی بیان تاریخ ولادت بنوی است که از عرب مستعرب بود چه لغت اسمعیل علیه السلام عبری بود  
عربی ولیکن می در عربیت در آمده و اولاد او موسوم بعرب مستعرب گردید و از عهد سکونت می در مکه معظمه تا هجرت بود  
و مقصد نمود و سه سال بود و آنجا قبائل جرهم ثانی بود اسمعیل از او شان فی بقعد آور و از وی دو زاده پسر تولد  
نشد در نسل می نبی آخر الزمان خاتم الانبیا سید المرسلین محمد مصطفی و احمد محبتی صلی الله علیه و سلم پیدا شد و پیرا و عبد الله  
و ماورا و آمنه است و ذکر مولد شریف و شرف اهل بیت او ذکر نسب علی و حسن و حسین و صفی و زینب و سمر و حبت و حجت  
و ادر و آمنه است و ذکر نسب علی و حسن و حسین و صفی و زینب و سمر و حبت و حجت

کعبه است قیدش بخان و ذکر کعبه است می مسلم و کراول الیکر بوی بیان و ذکر کعبه است اول طرف جبهت نقص صحیفه توقیرش و سینه الامام  
وفات ابو طالب خدیجه و سفرونی بسوی طائف و عمر بن خطاب بن قبال از امر انصاریت عقیقه اول منیعت نایب بختیوی و تربیح عالیت صدر بنه  
و ذکر مواخاة سیان مسلمانان غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری  
بدر نایب و غزوه خندق و غزوه الاحزاب و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری و غزوه بدر کبری  
صلح باو پیش غزوه خیبر و ارسال رسل رسالت بسوی ملوک عرب و ذکر عمره قضا و کرامت اسلام خالد بن ولید و عمر بن خطاب و غزوه بدر  
فتح مکه و ذکر غزوه تبوک و حصار طائف و غزوه تبوک حج ابو بکر صدیق و ارسال علی بن ابی طالب بسوی مین و ذکر حجة الوداع و ذکر  
وفات شریف می صلح و کسفت خلیف و اولاد از طایف و قضا و غزوات و سرایا و ذکر اصحاب و ذکر خلافت خلفاء راشدین و قتل عمر  
و شهادت عثمان و سیر عایشه و طلحه و زبیر و ذکر سیر علی بسوی بصره و ذکر و قضا و جلیل و صفین و قتل علی و صفات و فضائل او  
و ذکر تسلیم امام حسن و خلافت بیعاریه و ذکر خلفای بنی امیه و عباسیه و ذکر سیر حسین بسوی کوفه و حصار کعبه و بر آن از و قالی شتی و قتل کثیره  
و وفات عسیر و ملوک سلاطین ملت اسلامیة باقطار من و تفصیل احوال بلوغ اسلام بافاق عالم خوانان و فاتر طویله الذیل و مستد  
احمال افعال کثیره است و کتب حاویت شریفه و دو اوین اسلام صیغ سیر تواریخ اسلامیة بران مشتمل است و تفصیلش در یک کتاب  
مقصود ما نیست آری بعضی فتن اسلام را در محل فروری نوشته و آورده ایم غرض درین مقام بیان تاریخ و مدت از سبط آدم علیه السلام  
تا هجرت آنحضرت صلعم و مبدء تاریخ هجری است پس میگویم که ولادت باسعادت نبوی صلعم روز و شنبه در بیع الاول از عالم الفیل شد  
و قدم فیل در منتصف محرم سنه چهل و دو از ملک کسره نوشیروان بوده و این سال هفتاد و سه است مدینه است و یک از غلبه اسکندر  
بزرگ و موافق سال یک هزار و سه صد شانزده از نخت نهرت چون عمر شریف بیچال سال سید مبعوث شد بسوی اسنو و حمر و شراخ  
ماضیدا مسوخ فرمود و شریعت او تاقیاء عالم و ایم و مستمر و باقی است و معبدی و عیسی بعد ظهور و نزول عمل بران کنند و دین رضی او که  
اسلام نام دارد بحسب شیت الهی بتدریج از منہ بیفت تعلیم رسید اگر چه راول عمومی احوال ضعیف است و حکم الهی غزه بیع الاول و  
دوشنبه از مکه معظمه هجرت کرد و دوازدهم از آن بمدینه منوره روز جمعه نزول فریض شمول آنجا و آغاز سنه هجرت و تاریخ اسلامی از  
همین سال است مطابق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد و سی و سه است اسکندری و موافق شانزدهم جولای سنه شش صد و سه  
عیسی و تاریخ لفظ محدث است در لغت عرب عرب ز راه و روز میمون بن مهران گفته در خلافت عمر بن خطاب صلی او درند که محل  
شعبان بود پس بدین کدام شعبان است ماه حال با آینده بعد و جوهر صحابه را فرام کرد و فرمود اموال کثیره را قسمت کردیم و این  
قسمت غیر موقت است پس توصل به ضبط آن چگونه باشد گفتند از رسوم فرس توان شناخت حکم با حصار هر فرزان بود و از وی پرسید  
وی گفت ما را حسابی هست که از راه رومی تا میم و معنی او حساب است و الا ایام است پس این گام را معرب کرده مورخ خوانند  
و نامش تاریخ نهادند بعد جستجوی وقت اول تاریخ دولت اسلام کردند و اتفاق نمودند بر آنکه مبدء آن سال هجرت باشد و وقت  
هجرت از مکه بسوی مدینه ماه محرم و صفر و بیست روز از بیع الاول گذشته بود ناچار رجعت به قری کرده شخصت هجرت روز گذشته  
برای تاسیس هجرت در حساب گرفته مبدء تاریخ اول محرم از آن سال مقرر نمودند باز از اول محرم تا آخر یوم از عمر نبوی شمار کردند  
سال و ماه بر آمد و اگر حساب عمر شریف از هجرت تحقیق گیرند سنه سال با بر ماه و سنه و روز میشود و غرض که تاریخ عبارتست از

معین که ایام دیگر را با او باز جویند و وفات آنحضرت صلوات الله علیه در روز شنبه در روز دهم ماه ربيع الاول سال یازدهم از هجرت اتفاق  
 افتاد این سال مطابق هشتم جون سنه شصت و سی و دو عیسوی است و بعد هشت روز وفات آنحضرت نبرد جرد و پادشاه فرس بر  
 تاریخ نبرد جردی مستخرج است و آغازش مطابق است به بیستم ربيع الاول روز شنبه مطابق شصت و دوم جون سال مذکور عیسوی که قبل گویم  
 تواریخ قدیمه سهوه میان هجرت میان آدم بر مقتضای تورات یونانیه و اختیار مورخین شش هزار و دو صد و شصت و دو سال است و بر  
 مقتضای تورات مذکوره اختیار پنجمین چنانکه در زیجات اثبات کرده اند پنجاه و نه صد و شصت و هفت سال است بر مقتضای تورات عبرانیه  
 و اختیار مورخین چهار هزار و هفتصد و چهل یک سال است و بر اختیار پنجمین دو صد و چهل نه سال از آن کم میشود و بر مقتضای تورات سائتر  
 و اختیار مورخین پنجاه و یکصد و سی و هفت سال است بر اختیار پنجمین بقدر مذکور کم میگردد و جمیع تواریخ که قبل بخت نظریه است  
 حال دارند میان هجرت نبوی و طوفان نوح علیه السلام بر اختیار مورخین سه هزار و نه صد و هفتاد و چهار سال است و طوفان نوح  
 شش صد سالگی نوح بوده نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زیست کرد و بر اختیار پنجمین سه هزار و هفتصد و بیست و پنج سال  
 مطابق قرار داد ابو معشر و کوشیار و غیرهما در زیجات تقاویم و میان هجرت و تبلیل السنه بر اختیار مورخین سه هزار و سه صد و  
 چهار سال است و بر اختیار پنجمین دو صد و چهل نه سال کم میشود و حسب تقدم ذکره و میان هجرت و مولد ابراهیم علیه السلام  
 اختیار مورخین دو هزار و هشت صد و نود و سه سال است بر اختیار پنجمین همان دو صد و چهل نه سال ناقص میگردد و میان هجرت  
 و بنار کعبه بر دست ابراهیم علیه السلام و ولد او اسمعیل و هزار و هفتصد و نود و سه سال است میان هجرت و وفات موسی  
 علیه السلام بر اختیار مورخین دو هزار و سه صد و چهل و هشت سال است بر اختیار پنجمین همان دو صد و چهل نه سال کم میشود و میان  
 هجرت معمرت بیت المقدس بر اختیار مورخین یک هزار و هشت صد و نود و سه سال است و فراغ ازان بعد منی یازده سال از  
 ملک سلیمان و پنصد و چهل و شش سال از وفات موسی علیه السلام بود و بر اختیار پنجمین همان دو صد و چهل نه سال از آن ناقص میگردد  
 و میان هجرت و ابتداء ملک نوح نیکفهار و سه صد و شصت و نه سال است بلا خلاف میان هجرت و خراب المقدس یک هزار و سه صد  
 و پنجاه سال است و کان لمضی تسعة عشر سنه بخت نصر استمر خرابا سبعین سنه ثم عمر و میان هجرت و غلبه اسکندر بر دارا پادشاه  
 فرس نهصد و سی و چهار سال است نیز سال ابتداء ملک داریوس فرس بعین است و اسکندر بعد غلبه بر دارا هفت سال زنده ماند  
 و میان هجرت و فیلبس نهصد و بیست و هفت سال است و می برادر اسکندر خورد ترازی بود و از ده سال بود و بعد وفات او بر  
 مقدونیه مالک شد و میان هجرت و غلبه اشطش بر قلع بطرا مالکه مصر شش صد و پنجاه و دو سال است و می بعد از ده سال  
 از ملک اشطش بود و میان هجرت و مولد مسیح علیه السلام شش صد و سی و یک سال است این بعد چهار صد و چهار سال از غلبه  
 اسکندر بود و بعد یازده سال از غلبه اشطش بر قلع بطرا و میان هجرت و خراب بیت المقدس بار دیگر پنصد و پنجاه و هشت سال  
 و از رفع مسیح علیه السلام چهل گذشته بود و هو تاریخ شصت و الیه الی الان میان هجرت اول ملک دریانس پنصد و هفت  
 سال است و میان هجرت و قیام ازوشیرین بابک چهار صد و بیست و دو سال این تاریخ القراض ملوک الطوائف نیز هشت  
 میان هجرت و اول ملک و قلیانسن سه صد و سی و نه سال است و می آخر عبیده اصنام است از ملوک روم و میان هجرت  
 و مولد رسول خدا صلوات الله علیه پنجاه و سه سال و دو ماه و هشت روز است میان هجرت و بعثت و می صلوات الله علیه سال مرد و ماه و هشت

روز هفت و میان هجرت و وفات رسول خدا صلعم نه سال و یازده ماه و بیست و دو روز است و بی بعد الهجرة که در این مختصر فی  
 اخبار البشره حاصل آنکه سنین مذکور درین مذکورات یکی سنین شمسیست و سالها نیکه بعد از میلاد نبی صلعم گرفته میشود قریب است و جمع  
 میان هر دو با تفاوت نیکه میان هر دو هفت عالی از مساحت نیت پس مناسب با جمع با بعد مولد شمس یا قبل مولد قمری است برین تقدیر  
 از هبوط آدم علیه السلام تا مولد نبوی شش هزار و یکصد و شصت و سه سال شمسی بحساب سالهای قمری شش هزار و سه صد و پنجاه یکسال  
 و دو صد و بیست و نه روز که قریب هفت ماه است میشود و از میلاد شریف تا آخر سنه یک هزار و دو صد و هجری هزار و دو صد و پنجاه و سه سال  
 پس از هبوط آدم علیه السلام تا آخر سنه دو هزار و صد و قمری هفت هزار و شصت و چهار سال قمری و چند ماه میشود اگر با بعد مولد انان  
 سنه دوازده صد و هجری شمسی که یک هزار و دو صد و سیصد و هشتاد و سه سال و شصت و نه که دو ماه باشد میشود پس از هبوط آدم تا آخر سنه یک هزار  
 و دو صد و هجری هفت هزار و سه صد و هفتاد و یکسال شمسی میشود و الله اعلم و چون جمیع مؤرخین و سنن صحابا تاریخ القدرین و تحلیل و حساب  
 تقویم التواریخ این امر را محسوط کرده اند این حساب نیک یا در کتب معتبره است ابو القدر محمد بن جعفر گفته مینویسند التواریخ القدریه ان  
 یعلم ان الاختلاف فیها من الامور ضمن کثیر جدا و سبب الاختلاف ان من هبوط آدم الی وفات موسی لا یعلم الا ان من التوراة  
 التوراة مختلفة علی ثلاث نسخ و اما ما بین وفات موسی الی ابتداء ملک بخت لفر فیظم من المخبین قال ابو عیسیه یعلم من قرات الزجل  
 و المشتري فی الثلاث هم ایضا مختلفون فی ذلک یعلم ایضا من سفر قصص بنی اسرائیل هو ایضا غیر محصل و اما ما یؤخذ عن المحدثین  
 قبل الاسلام فهو ایضا مضطرب لانهم كانوا یورثون من ابتداء ملک کل من یتبع منهم فکثرت ابتداءات تواریخهم قال حمزة قال  
 وضدت تواریخهم بذلک فسادا لا یطمع فی اصلاحه مع ما انضم الی ذلک من بعد العهد و تغیر اللغات کلام اللکب المولفة فی هذا  
 الفن فصار تحقیق التواریخ القدریه بسبب لک متعذرا و فی غایة التعسر انتهى و بالله التوفیق **فصل در موم در ذکر تواریخ**  
 امجد آنکه تاریخ کهن فارسی است اصلش ماه روز است پستانرا معرب کردند محمد بن احمد بنی در کتاب مفاتیح العلوم که کتابی جلیل القدر است  
 گفته و هذا اشتقاق بعید لولان الروایة جاءت به و قد اصاب جعفر گفته تاریخ کل شیء آحره هونی الوقت غایبه یقال فلان تاریخ  
 قوم ای الی یتمی مشرفهم و یقال و رخت کتاب قهر سخا و رخت تاریخنا اللغه الاولی لتیم و الثانية لتیس و تیسین و تیسین و تیسین  
 عبارة عن یوم یسب الیه ما یاتی بعده و یقال ایضا السیرة ... ملومه تصحیح اول من مفروض لنعرف بها الاول  
 الخ و لا عنی عن التاریخ فی جمیع الاحوال الذمیویة و ... من اتمه من اتم البشر تاریخ تحتاج الیه فی معاملة  
 و فی معرفه احوالها متفرد به و من غیرها من بقیة الامم و اول الا و ال العدیة و اشهرها هو کون مبدأ البشر و لایل کتاب  
 من الیه و النصارى و الموحس فی کیفیت و سیاقه التاریخ منه خلاف لایجوز شکر فی التواریخ و کل ما متعلق معرفته بید  
 الخلق و احوال القرون السالفة فانه مختلط بتزویرات و اساطیر لبعده العبد و عجز المعنی به عن حفظه و قد قال الله تعالی  
 الم یاتکم نبار الذین من قبکم قوم نوح عاد و ثمود و الذین من بعدهم لا یعلم الا الله فالاولی ان لا یقبل من ذلک الا بالمشهد به کتاب  
 انزل من عند الله یتم علی صحته لم یرد فی نسخ و لا طرقة تبديل او ینقله الثقات و اذا نظرنا فی التاریخ وجدنا فیها من الامم  
 خلافا کثیرا سألوا علیک مالا اظنک تجد مجموعا فی کتاب تهی در مفاتیح العلوم گفته نکل اتمه تاریخ فكانت الامم نوح و  
 بتاریخ الخلیفة و هو ابتداء کون النسل من آدم علیه السلام ثم ارخت بالطوفان و ارخت بخت نصر و ارخت بخت بعلبش و ارخت



بالاسكندر ثم عشتاريم ثم عطيائوس به توخ القبط ثم لم يكن بعد تاريخ القبط الا تاريخ اليهود ثم تاريخ يزدجرد فبيده تواريخ  
الامم المشهورة وللناس تواريخ اخر قد انقطع ذكرها قاتا تاريخ الخليفة ويقال له ابتداء كون النسل وبعضهم يقول بدو التوكل  
قال لاهل الكتاب من اليهود والنصارى والمجوس في كيفية وسياقة التاريخ خلافا كثيرا قال المجوس والفرس عمر العالم اثنا عشر  
الف عام على عروج الفلك وشهوا سنة ورموا ان زراوت صاحب شير يعنهم قال ان الماضي من الدنيا الى وقت  
ظهور الآف سنة مكبوتة الاربع ومن ظهور زراوت واول تاريخ الاسكندر ثلاثة آلاف واثناستة وثمان مائة وخمسون  
سنة واذا حسبنا من اول يوم كيومرت الذي هو عندهم الان الاول جعلناه في كل من ملك بعده فان الملك لمصو  
فيهم غير منقطع عنهم كان العدم منه الى الاسكندر ثلاثة آلاف وثلاث مائة واربع وخمسين سنة فاذا لم يتفق التفصيل مع الجمله  
وقال قوم الثلاثة الآلاف الماضية انما هي من خلق كيومرت فانه معنى قدام الف سنة والفلك فيها وانف غير متحرك الطبا  
غير مستحيده والاحداث غير متمارحة والكون والفساد وغير موجود فيها والارض غير عامرة فلما تحرك الفلك حدثت الانسا  
الاول في سعد النهار وتولد الحيوان وتوالد وتناسل الانس فكثر واوا منزجت اجزاء العناصر للكون والفساد فحوت الدنيا  
وانتظم العالم وقال اليهود الماضي من آدم الى الاسكندر ثلاثة آلاف واربع مائة وثمان مائة واربعون سنة وقال النصارى  
المدة بينهما خمسة آلاف مائة وثمانون سنة ورموا ان اليهود نقصوا باليقع خروج عيسى بن مريم عليه السلام في الالف الرابع  
وسط السبعة الآلاف التي هي مقدار العالم عندهم حتى تخالف ذلك الوقت الذي سبقت البشارة من الانبياء الذين  
كانوا بعد موسى بن عمران عليه السلام بولادة المسيح عيسى واذا جمع ما في التوراة التي يهد اليهود من المدة التي من آدم ويزيد  
الطوفان كانت الفاو ستمائة وستا وخمسين سنة وعند النصارى في انجيلهم الفان واثناستة وثمان مائة واربعون سنة وعلم  
اليهود ان توراهم بعيدة عن التخاليف ونزعم النصارى ان توراة السبعين التي هي بايديهم لم يقع فيها تحريف ولا تبديل ونقول  
اليهود فيها خلاف ذلك نقول السام يتبلى توراهم هي الحق وعلما باطل وليس اختلافهم ما يريل الشك بل يقوى  
الاجابة وهذا الاختلاف بعينه بين النصارى ايضا في الانجيل ذلك ان عند النصارى اربع نسخ جموعة في مصحف واحد  
احدنا انجيل متى والثاني لمارقوس والثالث للاثنا عشر والرابع ليوحنا فذالف كل من هؤلاء الاربعة انجيلا على حسب دعوته  
في بلاده وهي مختلفة اختلافا كثيرا حتى في صفات يسوع المسيح وايام دعوته ووقت الصلب ثم عيهم وفي نسبة ايضا وهذا  
الاختلاف لا يتحمل مشدوم مع هذا فنحن كل من اصحاب الانجيل يخالف بعضه هذه الانا انجيل لاصحاب  
ما في الانجيل يسى انجيل السبعين يسى الى تلاميذ النصارى وغيرهم يسكرونه واذا كان الامر من الاختلاف من اهل الكتاب  
كما قدرت ولم يكن للقياس والراى مدخل في تمييز حق ذلك من باطله امتنع الوقوف على حقيقة ذلك من قبلهم  
ولم يعول على شئ من اقوالهم فيه واما غير اهل الكتاب فانهم ايضا مختلفون في ذلك قال اسوشس بين خلق آدم و  
بين ليلة اجمود اول الطوفان الفاسنة واثناستة وست وعشرون سنة وثلاثة وعشرون يوما واربع مائة  
وقال ماشاه واسمه منشا بن اثيري منهم المنصو والممامون في كتاب القرانات اول قران وقع بين رجل والمشتري  
وفي بدو التحرك يعني ابتداء النسل من آدم كان على معنى خمسة وتسعين سنين واربعة وعشرين يوما مضت

من ان يفتح ففتح القرآن في مخرج الثور من السنة الاضحية على سبع ورجع حقيقين ورجع حقيقين وكان تعالى لم من مخرج الميزان في سنة  
 ١٠٠٠٠ سنة الى مخرج مغرب شمس المائتين بعد ذلك في سنة واربعمائة سنة وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة  
 في شهر الحاشية من السنة الاولى من القرآن الثاني من قرانات هذه السنة المائتين كان مخرج وقت القرآن الاول بالكلية في مخرج  
 وبين الشهر والشمس في ان في الطوفان اذ قال في اربعمائة وثلاث وعشرون سنة وستمائة وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة  
 وستين وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة وستمائة وثمانين سنة  
 من كثير من المثل ان في بقا الدنيا سبعة آلاف سنة فلا تغرب عنه الى اصله تجده اوى من بيت الحكمة فاطرحه وقيل كان بين  
 ادم وبين الطوفان ثلاثة آلاف سبعة وخمسون ثلاثون سنة وقيل كانت بينهما مائة الفين واثنتين وثمانين سنة وقيل ان  
 وثمانون سنة واثمنا تاريخ الطوفان فانه يتلو تاريخ الخليفة وفيه من الاختلاف ما لا يطعم في حقيقة من اجل الاختلاف فيما بين  
 وبينه وفيما بينه وبين تاريخ الاسكندرية قال اليهودي عندهم ان من الطوفان بين الاسكندرية وبين ابيس واثنتين وتسعين سنة وعند النصارى  
 بينها الف سنة وتسعمائة وثمان وثلثون سنة والفرس سائر الجوس الكلدانيين بل بابل والهند اهل ابيس واصناف  
 الامم الشرقية يذكرون الطوفان في اقرية بعض الفرس لكنهم قالوا لم يكن الطوفان بمسوى الشام والمغرب لم يعم العراق كله ولا غرق الا  
 بعض الناس لم يتجاوز عقبة حلوان ولا بلغ الى مالكة المشرق قالوا وقع في زمان ظهرت من اهل المغرب ما انذر حكما ومم  
 بالطوفان اتخذوا المباني العظيمة كالهرم في مصر ونحوها ليدخلوا فيها عند صدونه ولما بلغ طهر موت الا نذار بالطوفان قبل كونه  
 بمائة واحد في ثلاثين سنة افر باختياره من صنع ملكة صهيبي العواء والربة فوجد ذلك باصنهما فامر تجلبها لعلوم ووقفها فيما  
 في اسلم المواضع وشيئا لهذا ما وجد بعد الثلاثمائة من سني الهجرة في حي من مدينة اصبهان من اللؤلؤ التي انشقت عن هبوت معلو  
 اعد الاعداء كثيرة قد طمت من الحاء الشجر التي تلبس بها القسي وسمى التور مكتوبة بكتابه لم يدر احد ما هي واما الجمول فانهم صحوا  
 هذه السنين من القرآن الاول من قرانات العلويين بل ولشتمى التي اثبت علماء اهل بابل الكلدانيين من قبلها اذا كان الطوفان  
 ظهوره من ناحيتهم فان السفينة استقرت على اجودي وهو غير بعيد من تلك النواحي قالوا وكان هذا القرآن قبل الطوفان  
 وعشرين سنة ومائة وثمانية ايام واعتنوا بما راوا وصحوا بالعبارة بانه في هذه النواحي بين اول ملك بخت نصر الاول الف  
 وستمائة واربعمائة بين بخت نصر وبين الاسكندرية اربعمائة وستة وخمسون سنة على ذلك في ابو المعشر اوساط الكواكب  
 في زيجه وقال كان الطوفان عند اجتماع الكواكب في آخر برج الثور اول برج الحمل كان من وقت الطوفان في تاريخ  
 الاسكندرية قدر الف سنة وسبعمائة وتسعين سنة بكتوبه وسبعة اشهر وستة وعشرين يوما وعينه وبن يوم الخميس اول الحرام  
 من السنة الاولى من سني الهجرة النبوية الف الف يوم وثلثمائة الف يوم وستة وخمسون الف يوم وتسعمائة يوم وثلثه وسبعون  
 يوما يكون من السنين الف الف سنة المصرية ثلاثة الاف سنة وسبعمائة سنة وثمانون سنة وثلثمائة يوم وثمانية و  
 اربعون يوما ومنهم من يرى ان الطوفان كان يوم الجمعة وعند ابي معشر انه كان يوم الخميس لما تقر عنده الجملة المذكورة  
 وقررت له الادة التي تسمى اوار الكواكب هي بزعمهم ثلثمائة الف وستون الف سنة شمسية واولها متقدم على وقت الطوفان  
 بمائة الف وثمانين سنة شمسية حكم بان الطوفان كان في مائة الف وثمانين سنة وسيكون فيما بعد كذلك ومثل هذا

لا يقبل في هذه السنة بل في السنة التي قبلها على سني القبط وعليه يعمل في استخراج مواضع الكواكب من كتاب الجبل ثم  
 اذوية هيس من اول دوار في سنة ثمان مائة وثمانون واولها يبعث لغزو كل دوونهاست وسبعون سنة شمسية  
 وكان لليس من اجلة مناجات تعاليم وبعث لغزو العيس من الذي غريب بيت المقدس مما هو آخر كان قبل نحت المخرق بيت المقدس  
 بمائة وثلاث اربعين سنة وهو اسم فارسي اصله نحت برسي ومعناه كثير البكار والالين يقال له بالعبرانية لغزار وقيل تفسيره عطا  
 وهو يطلق وذلك لتخيه على الحكمة وتغريب بلها ثم عرب فقيل نحت لغزو ما يبيع فيليس فانه على سني القبط وكثيرا ما يستعمل في  
 التاريخ من مبعث الاسكندرية البناء المقدوني وكلا الامرين سوار فان القام بعد البناء هو فيليس فسوار كان من سني اول ارون مبعث قيا  
 الاخر فان الحالة الموحدة هي كالقصل المشترك بينهما فيليس من بعد الاسكندرية المقدوني ويعرف هذا التاريخ بتاريخ الاسكندرية في سني  
 بني تاون الاسكندرية في تاريخ المعرف بالقانون الشمس واما تاريخ الاسكندرية على سني الروم وعليه يعمل اكثر الامم الى وقتنا  
 من الال شام وابل بلاد روم وابل المغرب الاندلس والفرنج واليهود واما غشطش فانه لا يعرف اليوم احد يستعمله وغشطش هذا هو اول  
 القيامرة ومعنى قيصر الروم يشرق عنه فان غشطش هذا حملت اسماءت في الخامس فشق بطنها حتى اخرج منه فقيل قيصر بلقيس  
 من بعد من بلوك روم وزيرم النصراني ان المسيح عليه السلام ولد لاربعين من ملكه وفي هذا القول نظفا انه لا يصح عند سياقة السنين  
 والتواريخ بل سجي تعديل ولادته عليه السلام في السنة السابعة عشر من ملكه واما تاريخ نطينس فان تلميذ من صحاح الكواكب الثابتة في  
 كتابه المعروف بالجملة لاول ملكه على الروم وسنو هذا التاريخ رومية انتهى المقصود في العلم ان السنة الشمسية عبارة عن عود  
 الشمس في فلک البروج فلا تتحرك على خلاف حركة الكل الى اى نقطة فرغنت ابتداء حركتها وذلك انها تستوفى الازمنة الاربعه التي  
 هي الربيع والصيف والخريف والشتاء نحو زطبا ليعها الاربع فتسمى الى حيدته ايات في هذه المدة يستوفى القمر اثنتي عشرة مرة واول  
 من نصف عوده ويستعمل اثني عشرة مرة فجعلت لدة التي فيها عودات القمر اثنتا عشرة في فلک البروج سنة للقمر على حدة  
 الا اصطلاح وسقط الكسر الذي هو احد عشر يوما بالتقريب فصارت السنة على قسرين سنة شمسية وسنة قمرية جميع من على وجه الارض  
 من الامم خذوا توحيدهم من مسير الشمس والقمر فالقمر في مسير الشمس خمس ايام من يوم اليونانيون السريانيون والقبط والروم  
 والفرس والاذنون بسير القمر خمس ايام من السنة من اليهود النصارى والمسلمون بل قسطنطينية والاسكندرية وسائر الروم  
 والسريانيون الكلدانيون ابل مبروة يابيل سنة ذهاب السنة الشمسية التي هي ثلاثمائة وخمسة وستون يوما وربع  
 يوم بالتقريب ويمبروا السنة ثلاثمائة وخمسة وستون يوما من سني اربع سنين يوما حتى انجبت السنة وسماها تلك  
 كبيسة لانكباس الارباع فيها واما قبط مصر القدام فانهم كانوا يتكفون الارباع حتى يجتمع منها ايام سنة تامه وذلك في كل نصف  
 والبعائة وستين سنة ثم يكبسونها سنة واحدة ويفقون حينئذ في اول تلك السنة مع اهل الاسكندرية وقسطنطينية واما  
 الفرس فلهم جعلوا السنة ثلاثمائة وخمسة وستين يوما من غير كسب حتى اجتمع لهم من ايام في مائة وعشرين سنة ايام شهر تام وحينئذ  
 الساعة الذي يتبع ربع اليوم عندهم يوم واحد فالحقوا الشهر التام بها في كل ثمانية وست عشرة سنة واقضى اثرهم في هذا الخوا  
 القدام والصنف من ان مين فارس كانت الملوك البيشداوية منهم وهم الذين ملكوا الدنيا بخذا فيما يعملون السنة ثلاثمائة  
 وخمسة وستين يوما لكل شهر منهما ثلاثون يوما سواروا كانوا يكبسون السنة كل ست سنين يوما ويسمونها كبيسة وكل ثمانية عشر

سنة بشهرين احدهما بسبب سنة الايام والثاني بسبب سبب اليوم وكانوا يعطون تلك السنة ويسمونها المباركة واما مقدار القبط  
 وابل فارس في الاسلام وابل خوارزم واصفد قزوين الكسوة اعني الربيع وما يتبعه اصلا واما العبرانيون جميع بني اسرائيل واصابتون  
 واكرانيون فانهم اخذوا السنة من مسير الشمس شهورا من مسير القمر لتكون اعيادهم ومياميمهم على حساب قمرى وتكون مع ذلك  
 لادواتها من السنة فكبسوا كل تسعة عشر سنة قمرية بسنة اشهدوا واقدم الفخاري في موسمهم وبعض اعيادهم لان ارامهم على نسخ  
 اليهود وخالفوهم في اشهدوا الى مذهب لروم واسر يائيمين كانت العرب في جهالتهما نظرا الى فضل ما بين سنتهم وسنة القمر وهو عشر  
 واحدى وعشرون ساعة وخمس ساعة فيلحقون ذلك بها شهورا كما تم منها ما يستوفى ايام شهرهم ولكنهم كانوا يعطون على ان عشر  
 ايام وعشرون ساعة وكان يتولى ذلك السائلان بنى كنانة المعروفان لقلامس احد هم قلمس ومعا البحر الخزيرو وهو ابوتامة جنادة  
 بن عوف بن امية بن قلع واول من فعل ذلك منهم حذيفة بن عبد قيس و آخر من فعله ابوتامة واخذ العرب الكيس من اليهود قبل مجي  
 دين الاسلام بنحو الماتى سنة وكانوا يكبسون في كل ربع وعشرين سنة تسعة اشهر حتى تبقى اشهر ثمانية مائة مع الازمنة  
 على حالة واحدة لاتاخر عن اوقاتهما ولا تقدم الى ان حج رسول الله صلعم وانزل الله تعالى عليه نما النبي زيادة في الكفر بصل  
 به الذين كفروا يحلون عاما ويحرمونه عاما ليواطوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله من الذين لهم سورا عما لهم والله لا يهدي القوم الكافر  
 فخط صلعم وقال ان الزمان قد استدار كهيبة يوم تلاق الله السموات والارض فبطل النبي وزالت شهور العرب عما كانت عليه  
 صارت اسما واغيره على معانيها واما اهل الهند فانهم يستعملون روية الابل في شهورهم ويكسبون كل تسعة سنة وتسعين  
 يوما بشهر قمرى ويجعلون ابتداء تاريخهم اتفاق اجتماع في اول قبيعة من برج ما واكثر طلبهم لهذا الاجتماع ان يتفق في احدى نقطتي  
 الاعتدالين ويسمون السنة الكبيسة بذات فمذاهب اراء الخليفة في السنة واما اليوم فانه عبارة عن عروج الشمس ودوران الكوكب  
 دائرة قد فرضت وقد اختلف فيه فجدد العرب من غروب الشمس الى غروبها من الغد ومن اجل ان شهور العرب مبتدئة على مسير القمر  
 مقيدة بروية العلال واللال يرى لدن غروب الشمس صارت الليلة عندهم قبل النهار وعند الفرس الروم اليوم بيلتس على  
 الشمس بارزة من افق المشرق الى وقت طلوعها من المغرب والنعمة تسبب الليل احتجوا على قولهم بان النور وجوده على  
 عدم واكركه تغلب على السكون لانما وجوده لا عدم وحياة لا موت  
 عفته كالارد واج الآخرون بان الظلمة اقدم من النور والنور لا يبدى الا بظلمة يداه وغلبوا السكون على الحركة باضافته  
 والذمة اليه قال الشاعر بقدره سكون رات بود بنگر مات براك وويدن رقتن استاون نشستن خفتن موزن بقالوا الحركة  
 انما هي بالحاجة والضرورة والتعب فتتجه الحركة السكون اذا دام في الاستقصات مدة لم يولد نسا واذا وادامت الحركة في الاستقصا  
 واستحكمت اخدت وذلك لانزال والعوامف والاسواج وشبهها عند اصحاب التنجيم ان اليوم بيلتس من اوقات الشمس فلك نصف النهار  
 الى مواقاتها اياه في الغد وذلك من وقت الظهيرة الى وقت العصر وينوا على ذلك حساب زياهم وبعضهم ابتدوا اليوم من نصف الليل  
 صاحبين بشهر يارازان ومنها هو حد اليوم على الاطلاق اذا اشتبهت الليلة في التركيب فالبا على التفصيل فاليوم بانفراد  
 والنهار بمعنى واحد هو طلوع بزم الشمس لغروب بزمها والليل خلاف ذلك عكسه وحدث بعضهم اول النهار بطلوع فجره واخره  
 بغروب الشمس لقوله تعالى وكلاوا بشروا حتى يتبين لكم الخط الابيض من الخط الاسود من الفجر ثم اتوا الصيام الى الليل وقال

اجدان هم اطراف النار و عور من بان الآیه انما فیها بیان طریقی الصوم لا تعریف اول النهار بان الشفق من جهة المغرب نظیر  
 الفجر من جهة المشرق و هانت اویان فی العلة فلو كان طلوع الفجر اول النهار لكان غروب الشفق آخره و قد التزم ذلك مع  
 قف ان القدر من الفرس من الصف و قبض مع الاول لم یكونوا یستعملون الا سابع من الايام فی الشمو و اول من استعملوا  
 بجانب لغرب من الارض لیسما اهل الشام و ما حوالیه من اهل ظهور الانبیاء علیهم السلام فجاہناک اخبارهم عن الاسبوع الاول و بد  
 العالم فیه ان الله خلق السموات و الارض فی ستة ايام من الاسبوع ثم انشأ ذلك منهم فی سائر الامم و استعملت العرب لغرب لیسب  
 تجاور ديارهم و ديار اهل الشام فانهم كانوا قبل تحولهم الی الیمین سابل و عندہم اخبار نوح ثم بعث الله تعالی إیہم ہودا ثم  
 و انزل فیہم ابراہیم ابنہ اسمعیل فتعرب اسمعیل و كانت القبط الاول تستعمل اسما الا ایام الثلاثین من کل شہر فتجعل کل  
 یوم منها اسما كما ہوا عمل فی تاریخ الفرس و ما زالت القبط علی ہذا الی ان ملک مصر اعطش بن جوس فلما و ان یجلیہم علی کسب السنین یوما  
 الیوم ابدانہما فوجدوا الباقی یوح الی تمام السنة البقیثہ الکبری جنس سنین فانتظر حتى مضی من ملکہ خمس سنین ثم حملہم علی کسب  
 فی کل اربع سنین یوم کما تفعل الروم فترک القبط من حیثہما استعمال ايام الايام الثلاثین لا حتی اجمہم فی یوم الکسب اسم یخصہ القمر  
 بعد ذلك استعملوا اسما الا ایام الثلاثین من الی مصر و العارفون بہا و لم یبق لہا ذکر یعرف فی العالم یرى اناس بل ثرت كما و غیرہا  
 من اسما الرسوم القديمة و العادات الاول سنة اللہ فی الذین غا و ان قبل ثم احدث بعض روسا القبط بعد استعمالہم الی اسما  
 التي ہی الیوم المتداولہ بین اناس بمصر و بعض فمقات القبط ان شہدہم ہی شہدہم سنی نوح و شیت و آدم منذ ابتداء العالم و  
 انما نزل علی لک الی ان خرج موسی بنی اسرائیل من مصر فعملوا اول سنتہم خامس عشر نسیان كما امر لیه فی التوراة الی ان نقل سکنت  
 رأس سنتہم الی اول تشرين و کفک المصریون نقل بعض ملوکہم اول سنتہم الی اول یوم من ملکہ فصار اول توت عندہم یقدم اول یوم  
 خلق خیا العالم بما تیرج ثمانية ايام اولها یوم الثلاثاء و آخرها یوم السبت کما توت اولہ فی ذلك لوقت یوم الاحد و ہوا اول یوم  
 خلق اللہ فی العالم الذی یقال لہ الآن تاسع عشری ربعا و کما ان اول من ملک علی الارض بعد الطوفان نمرود بن کنعان  
 بن حلام بن نوح فمر بالی ہوا اول الکلدائین منک و ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة و ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة و ہذا ما یستعمل  
 ملک الارض ہذا المملکة استعملت فی ہذا المملکة و ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة و ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة  
 المقری فی الخط و العلم فصل ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة و ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة و ہذا ما یستعمل فی ہذا المملکة  
 از ہبوط آدم تا آخر سنة یکنار و دو صد و نو و ہجری ہفت ہزار و شش صد و نو و چہار سال چند ماہ می شود و بعض و ایا  
 آدہ کہ عمر دنیا ہفت ہزار سال ہست پس چہا نچہ حکیم نرمدی در نو اور الاصول و حدیث طویل کہ در فو کشفات اہل کتب  
 و مدت عقاب ایشان چہار ہست با سنا و خود تا ابو ہریرہ روایت کردہ کہ فرمود رسول خدا صلعم در از ترین عصاة در ملک ہست  
 و شرح کسی ہست کہ ہزار ہست و دنیا از روزیکہ مخلوق شدہ تا امروز کہ ہفتاد و ہزار سال ہست در شرح ہزار  
 گفتہ در اینجا دلالت ہست بر آنکہ ہزار مدت دنیا برای اول مونی ہفت ہزار سال ہست اندکی کم و برای دیگر اسوات بحسب تنہا  
 تا آنکہ ہزار مدت ہر مومنی ہست ہزار سال ہست ہزار سال ہست ہزار سال ہست ہزار سال ہست ہزار سال ہست ہزار سال ہست  
 حاجت مسلم را در راہ خدا نوشتہ شود او را برابر عمر دنیا کہ ہفت ہزار سال ہست میام یوم و قیام لیل اخر جہان عساکر فی تاریخ

و نیز وی مرفوعاً از انس روایت کرده که عمر دنیا هفت روز است از ایام آخرت از آنچه شمار میکنند شما آخرت را این عددی از اینجا  
توان دریافت که بر نرخ دنیا هفت هزار سال است و زیادت و نقصان آن بر تدریج از منتهای موتی است و سخاک بن علی جنتی گفته  
خواستی دیدم و بر آنحضرت صلعم عرض کردم و در آنجا این است که ناگاه من بشما هستم ای رسول خدا بر منبری که هفت درجه دارد  
و تو در درجه بالای آن هستی فرمود این منبر هفت پایه که دیده دنیا است که هفت هزار سال باشد و مرا که درجه بالای آن دیدی  
من در آنجا هستم آخرت را در بیعتی فی الدلائل السبیلی فی الروض الألف بهیچی گفته سندش ضعیف است لیکن  
بطریق صحیح از ابن عباس آمده که دنیا هفت روز است هر روز هزار سال بعثت آنحضرت صلعم در آخر روز است ابو جعفر طبری  
تصحیح این اصل کرده با تار دیگر معاشرت وی نموده و سیوطی گفته مراد آنحضرت صلعم از این قول که من در آخر الفم نشستم که معظمت  
من در هزار هفتم است و باین وجه مطابق میشود این اثر بروایتی که در آن بعثت نبوی در آخر هزار ششم آمده چه اگر بعثت در اول  
هزار هفتم می بود اشراف کبری قیامت مثل خروج و حال نزول عیسی و طلوع شمس از مغرب پیش از آمدن و با کثر از صد سال یافته میشد تا  
ساعت نزدیک ختم هزار هفتم موت میگرفت با آنکه در خارج هیچ چیز از این شرایط هنوز یافته نشد پس دلالت کرد بر آنکه باقی از هزار  
هفتم زیاد است و سوال است اتمی و موید او است روایت مسیب بن زبیر که گذشت از دنیا پنج هزار و ششصد سال من میشناسم  
هر زمانه را از این حدت ملوک و انبیا علیهم السلام را که در آن زمانه بودند آخرت را در کتاب اللعلل قول صحیح است که بعثت آنحضرت  
صلعم در اول هزار هفتم است چنانکه از روایات دیگر معلوم میشود و موید او است آنچه در فصل دوم از جناب بیوط آدم تا این تاریخ گذ  
و ازینجا مدت دنیا افزون شد زیرا که ما بعد نصف را حکم آخر و بنزد قاعده عرب است که عددی را ذکر میکنند و مدت کسرا از آن  
می اندازند چنانکه در روایتی عمر آنحضرت صلعم شصت سال آمده با آنکه صحیح شصت است سال است پس در روایت شصت سال خدا  
کسر کرده اند و در روایت شصت و پنج سال اعتبار سال ولادت و وفات نمودند چنانچه حمل کرده اند در اینجا این مدت را  
بر اسقاط کسر کسر پاره از مقدار نصف نباشد و برین تقدیر عمر دنیا تا که بعثت هزار سال میشود و باین وجه حاصل میشود  
تطبیق میان بیوط آدم و تاریخ مولد نبوی چنانکه در «...» بی عباس گفته دنیا جمع است از جمعه های آخرت است  
هزار سال و گذشت از آن شش هزار سال آخرت را این است «...» و آنچه ابن ابی ال سنائی کتاب اللعلل با سنده  
عن سعید بن جبیر را این اثر نیز ناظر است در آنکه مولد وی «...» است و سعید بن جبیر در تفسیر خود از محمد بن سیرین  
از مردی از اهل کتاب که مسلمان شده بود روایت کرده که فریضای آسمانی آسمانها از زمین را در شش روز و یکروز  
تدریج تو به چو هزار سال است از آنچه شمار میکنند شما مقرر کرده است چنانچه شش روز و یکروز و یکساعت را در روز هفتم  
و گذشت این شش روز و یکروز و یکساعتی گوئیم مسلم از ابو هریره روایت کرده که گفت اخذ رسول الله صلعم بیدی فقال خلق  
الترتبه یوم السبت و خلق فیما البجالی یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنين و خلق المکره یوم الثلاثاء و خلق النور یوم الاربعاء  
و بیث فیما الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد العصر یوم السبت فی آخر خلق فی آخر ساعة من نهار فیما بین العصر الى اللیل  
اتمی در قرآن کریم آمده و ان یوما عند ربک کالسنه مما تعدون پس اگرین هفت روز را فروش تمام خلق را هم  
هفت هزار سال گیرند و بعد عمر دنیا را هم هفت هزار سال گویند لازم آید که مجموع مدت از مدت خلق تا قتل پیامبر هزار سال

هفت هزار سال از خلق عالم گذشت و هفت هزار برای بقا عالم تار و زخمائی او باقی ماند و چون حکم و مایعلم جنود ربک لاهو  
 احدی را بر تفامیل مقدار مخلوق خدا اطلاعی حاصل نیست مخلوق او می شمارست اگر هفت روز آفرینش را برابر هفت هزار  
 سال گویند چندان استبعاد نمیدارد مگر تصریح این معنی در کاست که این اسبوع هفت هزار سال بالتعیین بود و مدینه که میزد کوره  
 بجم خود شال و باشد و نیز چون آدم در آخر ساعت از بهار با من عصر و مغربین هفت روز مخلوق شد گوید و الف سابق  
 از الف سبوعه خلق لاهو گرفت و آنحضرت صم آفرانمای اولاد او است و بعد از وی پیغمبر نشود اگر در آخر الف از الف سبوعه  
 و نیا سبوعه شده باشد مستبعد نیست که آخر با اول نسبتی دارد و لیکن درین تاریخ حال همین زیادد بر یک هزار سال گذشت  
 عین و اثری از اسباب فنا عالم و انتهای دنیا پیدا نیست این آیات بر تقدیر صحت در خور تاویل و توجیه است کما سابق  
 و این اسحق بطریق محمد از عمره یا از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که یهو میگفتند که مدت دنیا هفت هزار سال است  
 و با مغرب نشویم هر هزار سال از ایام دنیا مگر که روزی این دنیا هفت روز معدوم است پست منقطع شود عذاب زاپس نازل شد این  
 و قالوا ان قسنا ان لا ایا ما معدوم و آخره این بر میر و ابن السند و ابن ابی حاتم و مثله فی التفسیر المنطوقی و غیره من التفسیر قال  
 کعب بن حمید خبرنا شبابه عن رفاع بن ابی یحیی عن مجاهد مثله گویم ظاهر کریمه روایت بر یهو در اعتقاد عدم عذاب مگر روزی  
 چند نماند کار از نفس ایام معدوم که نزد ایشان مراد بدان هفت هزار سال عمر دنیا است چنانکه سابق آیه بران دلالت دارد  
 قل اتخذتم عند الله خلقا بخیفاً لئلا تعدوا هم تقولون علی الله الا تعلمون و اگر دلالت آیه اهد و شوق راجع گردانند نیز چو می  
 دارد و گوئی باش و دینوی در کتاب لجام آورده که حدیث کرم محمد بن عبد الغفر نیز از پدر خود که گفت شنیدم مسلم خوا  
 را میگفت شنیدم عمر بن زاندر را میگفت که بود که بزرگ بسیار اجتهاد میکرد در عبادت پس گفتند او را چو ساعتی نفس خود را آرام  
 نمیدی گفت چقدر رسیده است شمار مقدار روز قیامت گفتند پنجاه هزار سال گفت ای عاخری آید یکی از شما از آنکه عمل  
 کند هفت روز برای این روز که برابر پنجاه هزار است است گویم این عمل هیچ نیست در آنکه عمر دنیا هفت هزار سال بلکه ظاهر  
 وی نیست که مدت عمر آدمی نسبت به مدت طول عمر روزان است پس عمل قلیل برای من کثیر نشان مرد عاقل است و بعضی اختر  
 شناسان گفته اند که دوره عالم برگردد شش سال و خازد و زهره و شمس و مریخ و زحل و مشتری و قمر و دوره هر  
 سیاره ازین سیارات هزار سال کامل است پس هفت هزار سال چون این دو اختر شود عالم از انتظام فرود افتد و دنیا  
 تمام گردد و بخلاف این دو دوره شمس سیاره تمام شده و در هر دو مقتضای آن در عالم ظاهر گردیده و اکنون دوره قمر که سیاره  
 دورات سیارات است شروع گردیده و آغاز و اساتما بسیار گذشته و قلیل از آن باقی مانده است که در گذشتن است  
 آثار این دوره قلت اعمار و کثرت نوازل و محن و شرور و فتن و توالی آفات و قوا و ترملات است چون این باقی هم بگذرد آثار فنا و  
 زوال نمایان گردد و عالم در هم و بر هم شود پس و ایشان نیز گوید مدت عمر دنیا همین هفت هزار سال است حاو قشیر از گفته  
 ابن چه شوری است که در دوره قمری پنجم و سیمه آفاق پر از فتنه و شرعی بینیم الی آخر الفزل ابن العربی حاتمى در کتاب فتوحات  
 در ذکر بعضی مشاهدات خود آورده که از خلقت آدم تا ایندم هفت هزار سال تمام نشده و مثل آن شیخ احمد سهرندی مجدداً  
 ثانی در شرح مشاهد مذکوره گفته و این قول ناظر بر آنست که بعثت نبوی در او اسطیا و او خراف سادس شده نه در اول

سپس اگر روایت هفت هزار سال بودی عمر دنیا از عمر آدم تا قاضی عالم بصره رسد صحت همین باشد که مولد نبی صلعم  
در اواسط الف سادسین هزار سال بودی در اواسط الف سادسین هزار سال بودی در اواسط الف سادسین هزار سال بودی در اواسط الف سادسین هزار سال بودی  
حساب نیست مخالفی خلاف یکدیگر است اگر این اختلاف سنوت در قدرت نامین بیبوط آدم و مولد نبی آدم از آنجا ناشی شد  
باشد سینه شصت هزار و یازده سال و درین میان بیاد چند سال بر هفت هزار سال مستفاویش شود و وجه آن چنانکه  
باینکه در هفت بیبوطی گفته که هفت هزار سال از رحلت آنحضرت صلعم از پانصد سال تجاوز نکند و هفت هزار وقت او  
که فتوی بظهور محمدی و خروج و جلال منزل عیسی و دیگر اشراف کبری در آنه عاشره داده بودند آنرا در کرده از پیش خود ایشان  
نموده که مدت این هفت هزار سال خواهد بود لیکن این بیادوت بیانصد سال نرسد زیرا که در هر شده که مدت دنیا از وقت آدم تا قیام  
ساعت هفت هزار سال متوانحضرت صلعم در آخر هزار ششم بعوض شود و از او شده که خروج و جلال بر سر صد سال شود و  
فرو آمده او را یکصد و چهل سال در زمین بماند و مردم بعد از طلوع شمس از مغرب یکصد و بیست سال مکث کنند میان هر دو نقطه  
فاصله چهل سال است پس این هفت هزار سال شد که تاگزیرت از آن ممکن نیست که این مدت بیکهزار و پنجاه سال کشد و برین تقدیر  
دنیا از وقت رحلت نبوی تا آخر یکهزار و چهار صد سال با یقین صحیح یا صد سال علی الاحتمال باشد انتهای گویم حاصل این قول  
آنست که مدت دنیا هفت هزار سال است و بعثت آنحضرت صلعم مثلاً در اول مائت سادسین هزار سال از الف سادسین هزار سال  
آنحضرت تا قیام ساعت یکهزار و پانصد سال باشد بخلاف آن قریب نیرده صد سال تا امروز گذشته و بقی از پانصد و صد  
سال است و در آن بین همه اشراف کبری بظهور رسد و مقدمه این اشراف ظهور محمدی است پس توان گفت که درین  
ده سال که از مائت ثالث عشر باقی است ظهور کند یا بر سر صد چهاردهم و شیخ علی متقی در رساله برهان اخبار و آثار داله بر تاخیر  
مدت هم آورده و بعضی گفته که اول هزار هفتم محسوب است از وقت وفات علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بنا بر آنکه زمانه خلافت  
را شده منجمله ایام نبوت است و این نیز مشیر تاخیر مدت است اگر چه مدتی قلیل باشد و اگر زمانه خلافت امام حسن بن علی را  
که شش ماه بود تقریباً مثلاً بدان ضم کنند روزی چند دیگر افزون نمایند که آنهم خلافت هفده ساله است که ثلثون سینه  
این ایام حسن نیز داخل زمانه نبوت است ولیکن در نظر تحقیق این مدت است و سنوات بیج دخل نیست چه سخن در  
عمر دنیا از بیبوط آدم تا قاضی عالم و از مدت دنیا میان بیبوط آدم و ظهور نبی صلعم است نه در قطر طول همان نبوت و خلافت  
پس اگر روایت هفت هزار سال بطریقه محدثین محققین بصحت رسد تاویل ما نحن فیه باین طریق باشد که از بیبوط آدم تا مولد  
نبوی صلعم پنجاه سال بوده و ولادت وی صلعم بر سر مائت سادسین هزار سال اتفاق افتاده و اختلاف مورخین  
و همچنین اصحاب بیجات و ارباب تقویم درین تواریخ بنا بر تقاویم عموم سابقه و بعد از منته ماضیه و انقطاع وصول اخبار و  
تاخرین با تفاوت سنین شمسیه و قمریه بطریق غلط و مسیح زیادت و نقصان حساب است ولیکن برین تقدیر لازم می آید که  
سال اول صد چهاردهم از ظهور اشراف کبری قیامت تجاوز نکند چه برای وقوع این اشراف بحسب لالت اخبار که بعضی از آن صحیح  
است همین هفت صد سال باقی است که از تاریخ امروز بعد ده سال آغاز شود و نزد بعضی خروج و جلال بر سر مائت و ظهور محمدی هفت صد  
پیش از وی باشد و برین تقدیر ظهور او را از امروز ده سال باقی است و هر چند وجود اشراف صغری تا ظهور ادرین وقت



تا آنکه در این کتاب در وقوع این شرط کبری است و کل ما به شرط کبری است حتی بخت درین مقام نیست که قلم هدایت دنیا و عجز او که چندیست  
 و چه مقدار از ان گذشته و چه مقدار از ان باقی است این شرط کبری که انتظار ان میرود در کدام وقت واقع شود و چه قسم  
 وقوع یا به خصوص مبدع عالم و خالق جملة کائنات جلالت عظمت است و اخبار خلق و او نام بشر از دریافت آن تصریح و اخبار و اخبار  
 لوقتها الامواتین همه اخبار و آثار که دلالت میکند بر تعیین مدت دنیا کثیری از ان ضعیف و مجروح است بیشتر از ان بل علم  
 انداز صحابه تابعین و من بعد هم حجت در ما نحن فیه نفس کتابت بیرونست مطهره است لا غیر و آنچه از کتاب است ثابت شده تعیین شده  
 است که ساعت قائم شدنی است و ناگهان قائم شود و وقت قیام و خیزش سجانه تعالی احدی از مخلوق معلوم نیست و بی  
 و غیره در عدم معرفتش برابر اند و همین معیار است مطهره نمایند کرده و چون آثار صحابه را درین مقام تا وقتی که ما خدا قوال پیشان  
 از شکوه نبوت معلوم نباشد و زنی نیست از کشف و لیا و الهام اصفا چه گوید که آن خود از حکم شرع در چیزی نباشد و نه  
 احتیاج و آثار مذکوره ظاهر است که ما خود از اهل کتاب چنانکه تکذیب ایشان نباید کرد و تصدیق هم نتوان نمود چنانکه مقام  
 حدیث لا تکذبون هم و لا تصدقون هم است پس حوط در ما نحن فیه احاطه عالم بعالم الغیب و الشهاده یا توفیق است و لهذا عبد الرحمن  
 سنادی در شرح کبیر جامع صغیر بضعف و وضع این اخبار و آثار صراحت کرده ایراد عبارتش بلفظ هر چند خالی از تکرار معانی  
 مناسب مقام است قال بحمد الدنيا كلها كذا هو عند محرمه الدلعي و كان سقط من قلم المصنف هو اسبعة ايام من ايام الاخرة تمامه عند  
 محرمه الدلعي و ذلك قبح له غروب و ان يجاع عند ربك كالف سنة مما تعدون و ما اوردوه این جریر الطبری فی مقدمه تاریخه  
 عن ابن عباس بن قولہ الدنيا جمعة من جمع الاخرة كل يوم سنة فغير ثابت و بتقدير صحته فالاجار الثابتة فی الصحیحین كما قال  
 ابن حجر تفتیضه كون مدة هذه الامة نحو الربع او الخمس من لیوم لما ثبت فی حدیث ابن عمر انما اجلكم فمیں معنی قبلکم كما بین صلوة  
 العصر و غروب الشمس قال فاذا ضم هذا الى قول ابن عباس ان الف زيادة كثيرة فالحق ان ذلك يعلم حقيقة الاله سبحانه و تعالی  
 انتهى و قال العارف ابن عربی قال سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صلحت امتي فلما يوم وان فسدت فلما نصف يوم و اليوم زمان  
 فان ايام الرب كل يوم الف سنة مما تعدون و ان غدا لنا ايام العدا فانها اكبر فلما من ايام الرب صلاح الاله بنظر الاله صلواتنا  
 باعوا عنها فوجدنا البسملة تتضمن الف معنى . . . الف ضار حوّل لا بد من حصول هذا المعاني التي تضمنتها لانه ما ظهر الا ليعلم  
 معناه فلا بد من كمال الف سنة لهذه الاله . . . ورة الميزان او مدتها ستة الاف سنة روحانية محققة قرآنی  
 فی سند الفروع من حدیث العلاء بن زید عن انس باسناد وفيه مضاع قال الذهبي هو في الضعفاء و قال ابن المديني العلان  
 زيدك يشع الحديث انتهى و في الميزان انه يوافق ويضع و قال البخاري انه منكر الحديث و ساق له منا كبريا منها و قال ابن  
 حبان بروي عن شيخه النس موضوعه و قال اسحاق بن اسناد غير ثابت الدنيا سبعة الاف سنة اي عمرها نحو ذلك بعد انجوا  
 السيرة كل احد الف سنة قال الحارثي الالف كمال العدد كمال الثالث رتبة و السنة اخذ تمام دورة الشمس و تمام ثمان مائة  
 دورة القمر انا و في رواية و انا ما لواء في اثرا بالغا فاذا تمت السبعة فذلك وقت تقوس العالم و طي الدنيا و قد اكثر الناس  
 الخوض في ذلك فاخذ البعض بما صرح هذا الخبر المعلول بالبع العارف البسطامي فادعى في كتابه مقتل الجفر اتفاق و جوه  
 عليه فقال تفتي اهل الملل الاربعة المسلمون و النصارى و الصابئة و اليهود على ان عمر الدنيا سبعة الاف سنة و قال قال علي